

تلفات از زن و بچه‌ئی که بسبب حوادث مؤلمه و وحشت و دهشت پس از ایام و شهری چند تلف شده‌اند حساب کنیم عده از دو یست متجاوز میشود * و هر گاه مصیبت زدگان را قلمداد کنیم بام‌اجرین و آنها که اموالشان رفته و رشکست و مسکین شده‌اند عده همه از هزار متجاوز خواهد شد * اما حالت اهالی یزد در این واقعه بر سه قسم بوده و هیچ طبقه از مردم من العلماء و العوام و ابناہ الحکومه از این سه قسم مستثنی نبوده و در هر سه قسم داخل بوده‌اند * اول آنها که منشأ شرارت بوده‌اند و پیوسته در تشیید ارکان فساد و قتل و غارت همت میگماشته‌اند - دوم آنها که از خود فکر و رأی نداشته مانند جمیع رعاع و بربادی متحرک و آلت دست طبقه اولی شده‌اند * سوم - آنها که ابدآ راضی باین اعمال نبوده و مأل اندیش بوده و مایل باخداد نار فساد بوده‌اند الا اینکه چون همیشه خوبان در میان بدان نادر الوجودند این طبقه کمتر از آن دو طبقه بوده و بعلاوه از کثرت شرارت مردم طوری سرعوب شده که کاملاً نتوانسته‌اند آراء خود را اظهار نمایند * باوجود این گاهی هم یک نفر از آنها سعی و کوشش خود را کرده و آبی بر این آتش انسانیت سوز زده و نامشان هم در تاریخ گم نشده است *

❦ کیفر اعمال ❦

بعد از این حوادث دو قسم از کیفر اعمال متوجه اشرار یزد شد یکی خدائی و دیگر خلقی * اما کیفر خلقی این بود که خاقان مغفور مظفرالدین شاه شخصاً از این اعمال شرم آور مکدر شده هر بر السلطنه را با هزار سوار مأمور یزد کرد و شیخ نجفی را که در حقیقت ریشه و مایه تمام این مظالم و جنایات واقع شده بود مفضوباً احضار بطهران نمود * و چون هر بر السلطنه وارد یزد شد اشرار متواری و پراکنده و فراری و در مانده گشتند الا قلیلی از آنها که بچنگ آمده مجازات دیدند مثل صادق کاذب از اهل آبشاهی که یک سر دسته از اشرار بود

او را شقه کردند و یکی را سر بریدند و سید حیدر بار نویس را خوب
 کاری کردند بطوری که چشم او کور شد و در وقت احمد حاجی
 زینل را سر بریدند و پسرش را دست بریدند و از آن هلاک شد
 و نوکر صدر اردکانی که دخالت در قتل آقای خود کرده بلکه بعد
 از قتل در حضور زنان ماتم زدم انگشت صدر را بریده و انگشت
 او را برده بود او را هم دستش را بریدند و تحمیلات بسیار بر اهالی وارد
 شد برای خرج قشونی که بیزد رفته بود و اما مجازات خدائی این
 بود که اولاً قونسل روس که گوسفندان را از رعایت خود دور کرده
 از قونسلخانه بیرون نموده بچنگال گریک افکنده بود باندک زمانی
 بقضای ناگهانی مبتلا شده بچاه افتاد و سرزده او را از چاه بیرون
 کشیدند و پروسیه فرستادند و اما از اشرار بزد آنها که فرار کرده
 بودند اکثرشان در سفر هلاک شدند و بعضی که برگشتند بعد از چند ماه
 عرض تیفوس کوس رحیل را زدند و آنها که هستند بنسکت و فقر
 و فلاکت مبتالینند و اگر چه این کیفر هادر مقابل آن وحشی گریها که
 کرده اند کوچک بلکه هیچ است ولی جای افسوس است که انسانها
 وقتی که غرق دریای جهل شد نمیفهمند چه میکنند و چون آتش بلایه
 دیگران افکند ناچار خانان خودش هم میسوزد و دانشمندان دلشان بحال
 هر دو سوخته هیچ آبی نمیتوانند این آتش را فرو نشانند و اکنون این
 مقاله را بفزل کوچکی که مناسب این مقام است خاتمه میدهم و از خدا
 میطلبیم که ما اهالی ایران را از این تعصبات بی اساس نجات داده بجای
 صرف اوقات برای اینگونه مناقشات و مناقسات وقت عزیز را صرف
 محبت و انسانیت و تحصیل علم و صنعت و آبادی و عزت ملک و ملت
 نمائیم * که گفته اند (الملك يدوم بالعدل ويزول بالظلم) (مؤلفه)
 آنستم پیشه که کرده است ستم پیشه خویش
 ره نداده است بجز جور در اندیشه خویش

میزند تیشه شب و روز بر اشجار وجود
 ترسم آخر کند از تیشه خود ریشه خویش
 هر که بر سنگ زند تیشه و آتش بجهد
 شکوه جانی نتوان برد جز از تیشه خویش
 خواست تا مغترسی لانه مرغانت سوزد
 آتش افروخت ولی سوخت همه بیشه خویش
 مدعی سنگ بقصد سر آواره فکند
 لیک بشکست بان سنگ سر و شیشه خویش

سرایت فساد با کثر بلاد

هنوز سر این مسئله مکشوف نشده که چرا در آنسال ۱۳۲۱
 در اکثر بلاد قیام بر فساد کردند بعضی قبل از حادثه یزد و اصفهان
 و بعضی بعد از آن * و من جمله پیش از حوادث مذکور در کاشان
 شورش شد و در آنجا نفس حاکم ممرض بود حتی میرزا لقائی
 شاعر بهائی و میرزا ریحان و خواجه ربیع کلیمی بهائی را چوب
 زد و حاجی غلامعلی پیر سرد را از نجیر کرد و از بهائیان کلیمی پول طلبید
 و در آن حادثه ملاحای یهود هم بدامان علمای اسلام آویخته آتش فساد را
 دامن میزدند و جمع کثیری از بهائیان بتلگرافخانه رفته متحصن شدند
 و داد طلبیدند و این مسئله مضحک است که محمدجعفر خان حاکم بانابک
 تلگراف کرد که اگر بهائیان را مجازات نکنیم دین یهود را از میان
 خواهند برد و اتابک از این کلمه بسیار خندید و گفت حاکم کاشان از
 طرفداری اسلام گذشته طرفدار یهودیان شده * خلاصه آن قضیه همین
 قسم کشمکشها خانه یافت * و نیز قبل از حوادث یزد و اصفهان اهالی
 سلطان آباد عراقی هیجانی کردند و شاهزاده عضد السالطان را بر ضدیت
 بهائیان تحریک نمودند و او شخص بسیار محترمی را چوب زد و تنبید

نمود * (۱) و بعد از حادثه یزد با زاهالی را جوش و خروش پدید شد و اطراف دکان میرزا علی اکبر بزاز را گرفته و قصد قتل او را داشتند و این میرزا علی اکبر از آن حادثه نجات یافت ولی جای دیگر ذکر خواهیم کرد که چگونه بعد از چند سال با اهل و عیال و اولاد صغیر شهید و منقرض شدند * خلاصه قضیه عراق هم بهمین جاها منتهی شد و در آنسینه در عراق نزدیک بود این بنده نگارنده نیز باسید عبدالحسین اردستانی بیجهت وجه اِمال المصالحه شوم چه که ابدأ تحقیق و تدقیق در میان نبود * و اما این قضایا تا اثر سوئی در دولت آباد ملایر و همدان و بعضی نقاط دیگر کرد * یعنی بعد از حادثه یزد در دولت آباد ملایر سید درویش واحد العینی بابوق و منتشاء گرد شهر بگردش در آمده عربده و هیاهویی افکند و مردم را بر بانی کشتی تشویق نمود * این بنده باسید عبدالحسین مزبور در قصبه نوی سرکان بودیم که کلیمیان ملایر دسته دسته با پای برهنه در کمال اضطراب وارد و خارج شده بجانب همدان هجرت میکردند * چون جو یا شدیم گفتند که سید درویش بمقتند خود نائل شده میرزا اسمین خان خیاط را بکشتن داد و جمعی را مضروب و مجروح و بسیاری را آواره و متواری ساخت * اما خیاط مذکور مردی سالم بود و مدتی در عکا بوده اخیراً بملایر آمده با قاضی شاهزاده موزون وصلت نموده بود و چون مرحوم موزون و تمام پسرهایش در امر بهائی معروف بودند در این قضیه مورد تهاجم شورشیان شده مضروب و مجروح شدند و بالاخره بمعاونت حکومت فرار کردند ولی میرزا اسمعیل خان بچنگ اشرا را افتاد و مایه هلاکت او همسایه بی مایه اش شد که بزبان دلجوئی بر بام خانه نزد او حاضر

(۱) مقصود از آن شخص محترم میرزا آقا خان قائم مقامی است که حنفی مرحوم قائم مقام فراهانی از وزراء محمد شاه است و عکس قائم مقام در جزء اول موجود است در مجلس ناصرالدین شاه و وزراء

شده ناگهان او را از بام زیر افکند و شورشیان بر او هجوم کرده
وی را پاره پاره کردند * و از قلم حضرت عبدالبهاء بسراج الشهداء
ملقب گشت * و ضوضا بزودی سرایت بهمندان کرد ولی امر آنجا
بسهولت گذشت و نتیجه ضوضا فقط قتل یکنفر صاحب منصب دولتی
شد و او رضاقلی سلطان بود که حضرت عبدالبهاء او را سرور شهداء
خوانده اند

✽ امور متفرقه راجع بهمندان ✽

در جزء اول ذکر شد که اولین بذر حکمتی که در همدان افشاند
شد از طرف قره‌المنین بود * حال باید بدانیم که این بذر ثمرات بسیار داده
در مسلمین و کلیمیان همدان هر دو تاثیر شدید کرده جمع کثیری از
هر دو طبقه مؤمن با مسیبهائی شده خدمات بسیار انجام داده و زحمات
بیشمار متحمل شده اند * یکی از حوادث آنجا بتحریرك شريف الملك
شیخی در عهد وزارت معیر الممالک و حکومت عز الدوله این بود که
جمعی از بهائیان مسلم و کلیمی را که در سلاک تجار درجه اولی بودند
گرفتند و در تحت سلاسل و اغلال کشیده بردند در (شورین) که
مقر حکومت بود حبس کردند * از تجار مسلم یکی آقا محمد باقر نراقی
بود که اکثر اعضای فامیل او بنیات و استقامت در این عقیده معروف
بودند * و دیگر آقا محمد حسین بلور فروش و حاجی محمد باقر نیسل
یا (مسافر) بود * و از تجار کلیمی حاجی موسی بود که در امانت
و دیانت مسلم بین مسلمین و کلیمیان بود و هکذا چند نفر دیگر بالجمله
بعد از کشمکش بسیار از هر يك رشوه و برطیلی گرفته بعد از نوزده
روز توقف در حبس و زنجیر خلاص شدند * و حادثه دیگر قتل پسر
میرزا عبد الرحیم خان حافظ الصبحه بود که اگر چه باسم دیگر او را
گشتند ولی باطناً برای غرض مذهبی بود چه که حافظ الصبحه از اطبای
حاذق بود و باسم جدید الإسلام مشهور شده طرف بعضی علمای یهود

شده بود و چون باسم بهائی مشهور شد مورد غیظ و غضب مخالفین
 نیز واقع شد. امری غریب است که کلینیان همدان بقدری در عقیده
 خود راسخ و متمصب بوده هستند که هیچ قوه فی توانسته است
 یک نفر از آنها را از جای خود حرکت نهد و بمقیده دیگر داخل سازد.
 و حتی مبشرین مسیحی غالباً از دعوت آنها مأیوس شده دست از ایشان
 میکشیدند. مثلاً مستر پروس معروف برای تبلیغ آنها به همدان رفت
 و در کنیسه ایشان نطق ایراد کرد. و وسط نطق او یهودیان همه
 آغاز کرده کف زنان و فریاد کنان وی را گفتند که از محل خطابه
 فرود آی و سخن کوتاه کن که احدی از ماها مایل بشنیدن این کلمات
 نیست و بالاخره او را بافتضاح از کنیسه بیرون کردند و حتی یکتای
 کفش او را بیغما بردند و او با پای عور و حال بوز از آنجا بدر شده
 فی الفور از همدان سفر کرد. استعجاب از این است که جمع کثیری
 از این جنس یهودیان متمصب باسم بهائی منجذب شده چنان مغلوب
 براهین آن گشته و طالب جوانین آن شده اند که در راه ترویج آن تحمل
 هر بلا و زحمت و ضرر و خسارتی نموده اند. بلکه همان اشخاص که
 راضی نمیشدند اسم مسیح و محمد علیهما السلام را در عداد انبیاء بشنوند
 حال باادله بهائیه اثبات حقیقت آن ذوات مقدسه را برای امثال و اقران
 خویش مینمایند. حاجی مهدی آقا رفیعا که در اسم بهائی و براهین آن
 بد طولانی یافته مکرر بر علیای هر قوم غلبه جسته و استخراجات
 بسیار از آیات تورات بر صحت این نهضت یعنی نهضت بهائیه نموده اند
 حکایت کرد (قوشه شمعون) برای تبلیغ برای کلینیان باسم مسیح
 وارد همدان شد و تازه اسم بهائی گوشزد بنحی از بنی اسرائیل شده بود
 بود و همین قدر تاثیر کرده بود که از دعا سائر ملل چندان فرار نمیکردند
 و لهذا بمجلس قوشه شمعون ترویج بودند. اما هر چه از او شنیدند عیب نشانی
 ثبات قدمیشان در اسم بهائی شدند تا کاین کشیدند بهائی که قوشه از گوشه رانده

کتبخانه شنید که زحماتش بهدر رفته و دعوات او برای بهائیان ثمر داده *
 پس آنها را از مجلس خود دور کرد ولی قضیه بعکس نتیجه بخشید
 و دعوت بهائیان نسبتاً علنی شد و بالاخره نتیجه آن شد که بازار آنها
 رواج گرفت و دکان قوشه کساد شده عدد مستمعین او بسفر رسید
 و از کرده خود نادم شده آدمی فرستاد و بهائیان را بمحضر و محل خطابه
 خود دعوت نمود ولی آنها جواب نفی دادند و جز يك نفر شخص
 موافقی از کلیمیان مفلس دیگر کسی برای او باقی نماند * اینجاست
 که انسان بیخودانه اعتراف میکند که قوه برهان و جاذبه محبت و نفوذ
 کلمه يك حقیقت معنویه است که برای هر کسی حاصل نیست * خلاصه
 بهائیان همدان روز بروز بسر منزل ترقی رفتند تا در سنه (۱۳۲۱) که
 در همه ایران بر ضد بهائیان بلوا شد * در همدان احباء بنیای عمارتی که
 حالیه مدرسه تائید است مشغول بودند و اهالی چنین میدانستند که
 آنجا مشرق الاذکار بهائی است لهذا هیجانی عظیم برخواست و نزدیک
 بود فتنه بالا گیرد * اما حکومت آنجا مایل نبود که مرکز او هرج
 و مرج شود لهذا جلوگیری کرد و با آنکه از همه جا بیشتر ممکن بود
 که آتش فساد شعله زند مع هذا بتدبیر حکومت غائله فرو نشست * فقط
 بهائیان چند روزی بنائی را تعطیل کردند و تنها حرارت اهالی بقتل
 مخفیانه رضاقلی سلطان اطفاء شد * و چنانکه دانسته شده رضاقلی
 سلطان با چند برادرش بتوسط حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش
 طهرانی مؤمن شده بودند و حاجی میرزا عبدالله مشهور تر از آنست که
 حاجت بشرح و بیان باشد * چه او از خاندانی بود که طایفه حقه (علی الهی)
 باجدادا و اعتقاد داشتند و بعد از آنکه بهائی شد و بیازیمای سریدی
 و سرشدی خاتمه داد هیجان عظیم در طایفه اهل حق پدید شد و سعی
 کردند بر ارتجاع او ولی مفید نیفتاد بلکه او کتابی کوچک برائبات
 این امر نوشت و کلمات بسیاری را از کتب خودشان شاهد بر این مقصد

آورد از قبیل کلمات (قوشچی اوغلی) که از رؤسای سابق شان بوده خلاصه بعضی اقبال کردند و بعضی عداوت حاجی را دیدل گرفتند و پس از این مقدمات تجارت حاجی ترقی کرد و با آنکه مدت سی سال حاجی طرف بغض مردم بود کسی جراتی بر مقام او ننمود تا آنکه در سنه (۱۳۲۷) در طهران مرخوم شد و حتی تجهیز جنازه او با کمال احترام بعمل آمد و او در ایام حیات خود طرف اعتماد حضرت عبدالبهاء بود بطوری که تمام الواح یا اکثر از آنها بتوسط او باشخاص میرسید و عریضه جات نیز بواسطه او بحضور میرفت * خلاصه حاجی میرزا عبد الله در ایام حیات خود خیلی کسان را تبلیغ کرد من جمله رضا قلی سلطانی در طهران در منزل حاجی تبلیغ شد و نگارنده او را با برادرش در قریه خان باغی که ملکی خودشان است ملاقات نمود و او در آن اوقات چنین دانسته بود که شهید خواهد شد * زیرا در لوحی که از خامه حضرت عبد البهء بنام وی صادر شده بود يك اشاره ئی از کلمه فداء و جام شهادت موجود بود * بالاخره او مأمور شد از طرف دولت که دسته عساکر تابعه خود را برداشته بطهران برود لهذا حرکت بهمندان کرد و چون وارد همدان شد علماء گمان کرده بودند که او را برای ارسال بیزد و مجازات از شورشیان آنجا طلبیده اند لهذا مخفیانه ویرا بکشتن دادند و قاتل هم شناخته نشد اینقدر معلوم شد که اونوکر های خود را بی بازار فرستاده بوده و خود بایک تهر طباخ در منزل بوده و کتاب ایقان میخوانده بقتة شخص ناشناسی وارد خانه شده بچند تیر موزر او را شهید نموده و فرار کرده و طباخ هم یا شناخته و یا نخواسته است که بشناسد *

رد المعجز علی الصدر

باز میگوئیم در کلیه این حوادث نمیتوان گفت که صدر اعظم ایران میرزا علی اصغر خان بی خبر و بی میل بوده بلکه چنین میباشد که

مواضع پنهانی بین او و بعضی از حکام و پاره‌ئی از علماء جریان داشته است بچند دلیل * اول - حالت متحد المال است که در همه بلاد اهالی آنجا بدون اینکه خبری از بلد دیگر بدستشان آمده باشد قیام کرده اند و نمیتوانیم بگوئیم مردم از هم تقلید کرده‌اند * زیرا بعضی حوادث قبل از واقعه یزد و اصفهان بود و بعضی بعد از آن و بعضی در طی آن حوادث بدو سه روز فاصله *

دوم - آنکه در بعضی از نقاط که چندان حرارتی از اهالی بروز نکرده حکام بنفسهم متعرض شده‌اند مثل آنکه در رشت میرزا ابراهیم جدید را که یک بهائی معروفی بود از کلیمیان جدید الاسلام شخص حکومت او را بچوب بست و این قضیه سبب جبارت مردم شد و همه بهائیان بزحمت افتادند تا حدی که ابتهاج الملك با همه شئونات او در سم و رسم و ثروت و شرافت نتوانست در رشت زیست نماید و بطهران مهاجرت کرد * و مدیر الممالک که تالی او بود خانه نشین شد و پیوسته مورد تهاجم عوام و در تهیه دفاع از آنها بود * و کذا آن چوب کاری که عضد السلطان در عراق کرد جزء این دلیل است *

سوم آنکه ختم این حوادث با ختم صدارت میرزا علی اصغر خان توأم بود و مادام که تغییر صدارت نشد در هیجان و شورش مردم نیز تغییری حاصل نگشت * و خلاصه حال اینست که در آن اوقات نقشه‌های تو بر تویی در پس پرده‌های سیاست موجود شده بود که از طرفی جمعی از صدارت اتابک ناراضی بودند و او برای ادامه ریاست خود بهر دامنی می‌آویخت و خون هر کسی را میریخت تا پایه صدارتش بیاید و از طرفی کلیه احرار در صدد تغییر رژیم ایران بودند و دستهای بسیار در زیر این پرده بنقشه کشی مشغول بوده * تا آنکه هیجانهای مختلفه و بازیهای گوناگون این صورت را بخود گرفت که میرزا علی اصغر خان از کرسی صدارت متنازل و شاهزاده عین الدوله بجای او بر عرشه ریاست متصاعد

گفت در این وقت شورها از سرها افتاد و بهائیان هم که دستخوش دسیسه و سیاستهای خبیسه شده بودند قدری راحت شده تقسی باز کشیدند و این تغییر صدارت اگرچه بنظر کوچک میآید ولی در باطن خیلی بزرگست بدرجهائی که این تغییر را قدم اوایه مشروطیت ایران باید شمرد و این تغییری است که باین رقم سیاست ایران یعنی بالقای اختلاف مذهبی و تحریک بر خونی ریزی خانعه میدهد و چنانکه بیایم امر را بتاسیس مشروطه بعد از دو سال و چیزی منتهی میسازد و اگرچه بعد از مشروطه نیز عموم اهالی ایران تغییر اخلاق نداده اند و از اشتباه بیرون نیامده و عالم بحقوق اجتماعی نشده همان افکار سابقه در مغزشان است و هر روز آلت دست بعضی از علماء و رؤساء انتفاع جوشده و میشوند ولی مقصود ما از آن کلمه این بود که هیئت دولت باین رقم سیاست خانعه دادند و دیگر رسماً قتل و تهم بهائیان را با هم مذهب متصدی نشدند و اگر گاهی در طی اموری چند افکار بعضی از رؤساء متوجه باین قضیه شده و صلاح خود را در ارتجاع دیده اند مجبور شده اند که بدسیسه های مانی مقصد خود را بگری دارند و با وجود این دیگران از آن دسائس اطلاع یافته اظم-ار آنز چار کرده اند و آنها هم کاملاً بادامه ریاست خود نائل نگشته اند و این قبیل امور را هم در طی بیانات آتیه از قبیل حادثه قتل حاجی عرب و غیره خواهیم شناخت

مسافرین امریکائی در ایران

اولین مسافرین که از امریکا و اروپا بایران آمدند برای ملاقات بهائیان و اطلاع از حالات روحیه ایران عبارت بود از یک هیئت سه نفری که دو نفر از خانهای محترمه امریکا بودند و یک نفر سرد امریکائی که حالیه مقیم پاریس است و او مسیو دریفوس است که شخص عالم محترمی است و در امر بهائی مقامی شایان دارد و رسائلی چند تألیف کرده

و من جمله رساله‌ئی در این اواخر بخط ولغت فرانسه تألیف و طبع کرده
 باسم تاریخ بهائی ولی مرکب است از تاریخ و فلسفه و بعضی ادله غیر
 مستقیمه * و نیز یکی از آن خانمها مس بارتی بود که آرزو دو شیزه
 عاقله عالمه‌ئی بود و حالیه در حبالة مسیو در نفوس است و او هم از
 زندهای تاریخی است * و او کسی است که بر سر ناهاار سوالات مهمه
 از حضرت عبدالبهاء در هر موضوع کرده است از آطیبات و طبیعیات
 و حقیقت روح و اخلاق و تفسیر پاره‌ئی از آیات تورات و انجیل و مسائل
 وحدت وجود و تناسخ و کثیر من امثالها * و جوابهای شافی‌ئی را که
 از حضرت عبدالبهاء صادر شده همه را جمع و تألیف و طبع و ترویج
 نموده کتاب بسیار نفیسی شده است باسم (النور الابهی فی مفاوضات
 عبدالبهاء) و هر کسی آن کتاب را مطالعه کرده است بر تقاست آن
 و عظمت شأن عبدالبهاء گواهی داده * و آن کتاب بچندین لسان از
 فارسی بفرانسوی و انگلیسی و آلمانی ترجمه و منتشر گشته در اکثر
 ممالک متمدنه موجود و طرف توجه دانایان است * و ترجمه عربی هم
 شروع شده خلاصه درسنه (۱۳۲۳) که تقریباً سه سال از ضوضای
 یزد گذشته بود این سه نفر از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور بسیاحت
 ایران شدند و در بعضی از بلاد ایران مثل رشت و قزوین و طهران و کاشان
 و اصفهان و پاره‌ئی نقاط دیگر سیر کرده با بسیاری از حکام و بزرگان
 ملاقات نموده اساس امر بهائی را که بر محبت و تهذیب اخلاق است
 و تصرفاتش در روحانیات و صفات بشریه است نه جسمانیات و سیاست
 بآنها تفهیم نمودند و تاحدی که ممکن شد از برای ایشان قصور در خدمت
 نمودند * بعد از مراجعت آنها بچند سال دکتور مودی و دکتور
 کلاک و مس کاپیس و الیزابت و احداً بعد و احداً از امریکا بایران آمدند و کم
 روابطین بهائیان شرق و غرب مستحکم‌اشد و مکاتبات استمرار یافت *



عکس بارتنی امریکائی مادام دریفوس مقیم پاریس ناشر کتاب مفاوضات
مشرق و طه ایران

بعد از عزل واستعفاء میرزا علی اصغر خان از صدارت ایران
مملکت دچار بحران و حوادث متوالیه گشت * علماء نیز بدو قسمت
منقسم شده بعضی با احرار همراه و برخی با مستبدین دمساز شدند *
هر روز هنگامهائی بود و مردم آشوب و انقلابی * گاهی طرفداران
اتابک عرض اندام میکردند و میخواستند عین الدوله اظهار وجود
مینمودند * ولی در باطن مقصد چیز دیگر بود و شخص مظفر الدین
شاه که از هر جهت مستحق رحمت است از طرفی در حوادث اعتدالی
و انقلابی و از جهتی در مذاکرات مسلمان و بانی دچار مشکلات و مزاجاً

مریض و علیل تا آنکه در سنه (۱۳۲۴) مرض او رو بشدت گذاشت
 و احرار ملاحظه نمودند که اگر در حیات او فرمان مشروطه صادر
 نشود ممکن است وارث سلطنت تن در ندهد و زحمات بهدر رود لهذا
 يك هیجان عمومی کرده مردم را دانسته و ندانسته بسفارت انگلیس
 سوق دادند و بعد از تحصن آنجا مزمه مشروطیت بلند شد در حالیکه
 اکثر مردم از ادای این کلمه نیز عاجز بودند * بالاخره کار با آنجا
 کشید که مرحوم مظفرالدین شاه رقم مشروطیت ایران را امضا فرمود
 و مجلس دارالشورای ملی (پارلمان) افتتاح یافت * پس مظفرالدین
 شاه باندک زمانی از اینجهان درگذشته برحمت ایزدی پیوست و وارث
 سلطنت محمد علی شاه شد و او هم رقم مشروطه را امضاء کرد * اما عهده
 باز بدو قسم منقسم شدند قسمتی مشروطه را مشروع خواندند و حتی
 بعضی از آنها مثل آیه الله خراسانی ملا محمد کاظم فتوی بر مشروعیت
 آن دادند و ملت را بر اجرای آن تشویق نمودند و قسمت دیگر بر ضد آن
 قیام کردند و خواهان همان سیاست ناصرالدین شاهی را اعاده دهند
 باینکه هر مجدد و آزادی خواه را باسم مذهب متهم نموده بایی
 و بهائی قتلداد کنند و ملت را بر علیه آنها تحریک نمایند * و از جمله
 آنها بود حاجی شیخ فضل الله نوری که با محمد علی شاه همداستان
 شده بر اشاعه این سخنان قیام نمود تا بدرجه ئی که در میدان
 توپخانه طهران بر منبر رفته مشروطه خواهان و احرار را بایی و بهائی
 خواند و کتاب اقدس را که مرجع اهل بهائیت بوسیله ئی بسته بر سر
 منبر گشود و این آیه را قرائت نمود (ان یا ارض الطاء سوف تنقلب
 فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس) پس اقدس را بست و قرآن را
 گشود و قسم یاد نمود که اقدس کتاب بهائی و آیه مذکوره در او است
 و معنی اینست که ای زمین طهران زود باشد که در تو امور منقلب گردد
 و حکم جمهور جاری شود * بعد از آن گفت باین دلیل بهائیان مشروطه

خواهند و سعی میکنند که حکم جمهور یا مشروطه در طهران جاری
 و امور سلطنت و حکومت ایران منقلب شود تا آنرا دلیل بر غیب
 گوئی بهاء الله بشمرند و معجزه او قرار داده مردم را بهائی کنند*
 خلاصه بسبب این شایعات از طرفی بهائیان دچار زحمت شدند و از جهت
 مشروطه طلبان در مشکلات بودند تا وقتی که شیخ فضل الله مصلوب
 و معدوم و محمد علی شاه مرعوب و مغلوب شد و در بعضی بلاد مخالفین
 مشروطه که پارهائی از آنها از علماء درجه اولی بودند مقتول شدند
 و در طهران میرزا علی اصغر خان اتابک هنگام مراجعت از اروپا در
 حالتی که از برای ایران هنوز خیالهای دور و دراز داشت از دست عباس آقا
 شربت هلاک چشید و رخت بخت کشید آنوقت ایران را نسبت آرامشی
 حاصل گشت و احرار ایران نفسی راحت کشیدند* و چون حوادث
 حاصله در طی آن سنین و شرح غالبین و مغلوبین و مقتولین از علماء
 و رؤساء و سایر کیفیتها که در خلال مشروطیت ایران رخ داده از
 موضوع ما خارج است لهذا از شرح آنها میگذریم و تنها حوادثی که
 مربوط بانحضرت و تواریخ بهائیه است مینگاریم*

دستور حضرت عبدالبهاء

خالی از اهمیت نیست طرز دستورات حضرت عبدالبهاء باتباع
 خود قبل از توره ایران و بعد از آن پس باید دانست که چند سال قبل
 از این مقدمات حضرت عبدالبهاء رسالهئی بنام رساله سیاسیه مرقوم
 فرموده منتشر ساختند مبنی بر اینکه بین قوای دینی و سیاسیه تفکیک
 لازم است و البته رؤسای دینی که مهذب اخلاقند دخالت در امور
 سیاست نکنند* خلاصه آن رساله را که در نهایت متانت و اتقان
 بادلایل و برهان و بیابان و تبیینی جاذب و جالب مرقوم فرموده بودند
 در این موقع مشروطیت امر بطبع و نشر ثانی فرموده بهائیان بنشر آن
 اقدام کردند* و از طرفی پی در پی الواح رسید که مبادا یکنفر از احباء

در جمعی داخل شود و در حزبی دخالت کند و آن الواح هم با بیاناتی
 رشیکه هفته بهفته بدست احباء میرسید و هر کس با هر وزیر و دبیری
 و مشار و مشیری رابطه داشت ارائه میداد * و کسی که از اطلاع این
 امور محروم و مهجور بود علماء بوده و هستند که حتی خواندن کتب
 و الواح سائر ملل و احزاب را ولو برای کسب اطلاعات تاریخیه باشد
 کفر و یا گناه میدانند و اینست که خود نیز محروم مانده غالباً
 نسبتهایی که بسایر احزاب خصوصاً بهائیان میدهند بی مأخذ و منبعث
 از بی اطلاعی بوده و هست الا قلیلی که فی الحقیقه تحری حقیقت نموده
 و مینایند و لهذا از ذکر کلمات بی اساس مقدس و برکنارند * الغرض
 پیش بینهای حضرت عبدالبهاء و صدور آن دستورات متوالیه سبب
 شد که بهائیان با وجود کمال خوشنودی از تغییر در شیء بحسب ظاهر
 دخالت نکردند * و نیز عدم مداخله ایشان احرار را محفوظ داشت
 و ریشه مشروطه را محکم ساخته بهانه و مفتریات اعداء را قطع کرد *
 اما ببینیم آیا همان قسم که بظاهر دخالت در امور نکرده اند در باطن
 هم نهضت بهائیه با آزادی ایران و تأسیس قوانین جدید و توسعه دایره
 تمدن آن تاهرجا برسد علاقه مند نبوده / این را نمیتوانیم تصدیق
 کنیم * زیرا تغییر عقیده و اخلاق يك جماعتی در يك مملکت خیلی
 دخیل است در تغییر امور اجتماعی * و این واضح است که نخستین نهضتی
 که در ایران رخ داده نهضت بهائیه بوده که بسیار از عقائد موهومه را
 از مردم گرفته اعم از اینکه داخل در حزب بهائی شده باشند یا نشده
 باشند * و مردم فهمانیده شده که باید چه نوع انسان در هیئت جامعه
 زیست کند و هر اخلاقی که مغل آسایش نوع است باید تزکیه شود
 و دین باید با علم مطابق باشد و دیانت برای القای محبت و الفت است
 نه اختلاف و عداوت و بجملاً از این قبیل مبادی و تعالیم بسیار است که
 بهائیان در مدت پنجاه سال با آن ناطق شده سرمایه تبلیغاتشان بود *

و چون این مبادی مابین منافع و مخالف ریاست مستبدین بود چه اصحاب علم و چه ارباب جاه و خواه اهل امامه یا صاحبان کلاه لهذا کلا بر علیه ایشان قیام داشتند و آنها تلفات بسیار داده و چنانکه دانسته شد از بذل مال و جان و جهاً من الوجوه فرو گذار نکرده بر عقیده خود ثابت مانده باز گفتند و تبلیغ کردند * پس نمیتوان گفت که بهائیان برای ترقی و تمدن ایران کار نکرده اند نهایت اینست که داخل شورش و انقلاب و کش مکش سیاسی نگشته بلکه با روح اخلاقی و ادبی و از مجرای دینی و مذهبی کار کرده و زحمت کشیده و تلفات داده اند * باری از این وادی بگذریم و باین قضیه بنگریم که با همه پخته گی و ملامت و عدم دخالت در امور باز در سنین اولیه مشروطه از هجوم اعدای خود کاملاً مصون مانده حوادث ناگواری در بعضی نقاط رخ داد و تلفاتی از برای ایشان در راه مشروطه حاصل گشت * نهایت آنکه بطوری که اعدای مستبدین و طرفداران حکومت استبدادیه میل داشتند که این حزب را منقرض سازند ممکن نشد و حوادث باموری که ذیلاً درج میشود خاتمه یافت *

شهادت خسته ساری

در دوره مشروطه حوادثی در مازندران و نیریز شیراز رخ داد که مصائب بایبهای دوره اولی را تازه کرد * من جمله در ساری مازندران پنج نفر از نفوس محترمه که دو نفر از آنها برادر بودند و آنها عبارتند از مشیرالتجار و برادرش پسر قضیه مشروطه با هم بهائی شهید شدند * و اگرچه از ترجمه حال آن شهدای خسته کاملاً نتوانستیم تحصیل کنیم زیرا اتفاق نیفتاد که بساری سفر کنیم یا اشخاص مطلعی را بیابیم ولی قدر مسلم اینست که این پنج نفر دخالت در امر مشروطه داشته اند و بر تحکیم اساس آن همت میگماشته اند * چه که آنرا با عقیده خود مطابق یافته دستور جدیدی هم از طرف مولای خود

هنوز نیافته بودند * و چون این مسئله از طرف حاجی شیخ فضل الله
 وامثاله اشتهاار تام یافت که مشروطه خواهی و یا جمهوری طلبی از
 عقائد بهائیان است لهذا این تیر بنشان خورد و اهالی ساری آن پنج
 نفر را شهید کردند * و ما از نام و نشان آن شهدای خمه فقط لقب
 مشیر التجار را شناخته و عکس او را جسته در اینجا مندرج میداریم
 و تکمیل آنرا بتحصیل مؤرخین آتیه میگذاریم *



— عکس مشیر التجار سر حلقه شهداء خمه ساری —

بلوای نیریز

در سنه (۱۳۲۶) دو نفر از مبلغین بهائی و هما میرزا طراز الله ابن سمندر و میرزا علی اکبر رفسنجانی مسافرتی کردند و در اکثر بلاد ایران بساط تبلیغ و نشر امر بهائی گستر دند * و میرزا علی اکبر مذکور از تلامذه حاجی صدر همدانی بود که عنقریب بذکر او خواهیم پرداخت * بعد از عبور آنها از نیریز و حرکت بسروستان از قفای ایشان بلوای نیریز شروع شد * شیخ زکریا که آلت دست مستبدین و با سید عبدالحسین مجتهد لاری همدان بود باصطلاح مشهور (نعل راوار) گونه زده) خود را مشروطه خواه قلمداد کرده بود ولی باطناً مخرب مشروطه بود و بهائیان را آزادی خواه تصور کرده برضد آنها قیام کرد * و در آن وقت خصومتی بین شیخ الاسلام نیریز و محمد حسن خان سرتیب جریان داشت و آن خصومتی بود که از دیر زمانی بین شیخ و فتحعلی خان پدر سرتیب زبور برقرار بوده و هم چنین شیخ را با بهائیان مناسبتی دوستانه نبود سید عبدالحسین لاری با شیخ زکریا یک مواضعی گئی کردند که شیخ جمعیتی تشکیل کرده هر جا بهائی به بیند با اسم استبداد قلع و قمع نماید و نیز هر جا دست یابد حرار را بنام و اتهام استبداد قتل و غارت کند و بهره گئی هم بمجتهد مذکور برساند * بالجمله شیخ زکریا با هزار نفر از اهالی کوهستان و بعضی ایلات که از همه عوالم بی خبر بودند حرکت کرده در نزدیکی نیریز فرود آمد * مکتوبی بنیریز نکاشت باین مضمون که سلطان مشروطه آقای اقا سید عبدالحسین لاری است و باید بحکم ایشان تمام مستبدین را دست و پا بسته نزد من بفرستید تا خدمت آن حجة الاسلام و سلطان مسلمین و سروج مشروطه بفرستم که بر طبق شرع مطاع مجازات فرمایند و هم چنین تمام بهائیان را از نیریز بیرون کنید و الا وارد شده خشک و تر را با هم میسوزانم و عری که سجع آن (زکریا الانصاری) بود مهور کرده مهر دیگر

بسجع (نصیر الاسلام) بر آن زده فرستاد * رؤسای نیریز بعضی مایل
 باجرای آن شده و برخی سرعوب و بی طرف مانده پاره می مال آنرا
 خوب ندیده تصمیم بردفاع نموده بالاخره عده می تفنگچی برای
 جلوگیری بقلمه سیف آباد فرستادند * اما از آنجا که اکثر خرابیهای
 ایران بلکه تمام جهان از تفاق است تفاق اهالی نیریز سبب استفاده
 زکریا شد * در حمله اولیه بعضی از تفنگچی های نیریزی سنگر را
 از دست داده شیخ را بنیریز راه دادند * شیخ زکریا در ابتداء بچپاول
 مسالین پرداخت و حتی خانه شیخ الاسلام را مانند مسجد مسالین
 پاك و از زخارف فانیه مقدس ساخت و چون خانه شیخ الاسلام
 و بیوت اطراف آن دارای برج ها و استحکامات بود هما نجارا سنگر و پناه
 خود قرار داده توقف کرد * و باطراف تا حدود اصطهبانات نوشت که
 چنین نیریز را گرفتم و چنان فتوحاتی انجام دادم لهذا طماعین را
 دیک طمع بجوش آمده بامید یغما و تاراج بدان سوری نهادند * بعد
 از این مقدمات قصد قتل و غارت بهائیان کرد و اگر چه بعضی بر آنند
 که در ابتداء این قصد را نداشته و بعد از حدوث این حوادث بعضی
 او را راه نمائی کرده اند که چون چنین کردی بهتر نیست که بقتل
 و یغمای این طایفه اقدام کنی تا انعکاس خوب پیدا کند و ملت از
 تورا ضی گردد ولی گمان نمی رود که او تا این حد هم صاحب ملاحظه
 باشد جز آنکه دامن زدن اهالی نیریز آتش او را تیزتر کرده بانظار
 سرائر وجود خود اقدام نمود * چون آتش فتنه شعله ور شد محمد
 حسن خان نایب الحکومه فرار کرد و حاجی آصف الدوله حاکم شیراز
 هم بعد از اطلاع از قضیه کفایتی بروز نداد لهذا شعله
 شدید شد و منادی از طرف شیخ زکریا ندا در داد که هر کس بکنفر
 بهائی بیاورد دیک قبضه تفنگ باو از امام داده میشود و از این بعد مسالین
 در امانند و ما راجز قتل بهائی مقصد دیگر نیست * چون بهائیان چنین

دیدند تمرکزی که در اطراف مسجد جامع بخود داده بودند آنرا از دست داده فرار کردند و اکثر شان بکوه ها و غارها پناه بردند * روز دیگر ملا محمد علی و دامادش ملا حسن در مزرعه بید لک بدسته شورشیان بر خورده گرفتار شدند و یغماگران آنها را با دست بسته نزد شیخ زکریا برده هاپله آغاز کردند که بهائی آوردیم و او فوراً فرمان شلیک داده ملا حسن را تیر باران کردند * این قضیه سبب جرئت اهالی شده هم برای نجات خود از شر زکریا و هم برای اجرای صواب که در عقیده باپی کشی داشتند در صدد انجام این خدمت برآمدند * سه نفر را در یک روز نزد شیخ بردند و او سیاستی بروز داده درائی آنها را گرفته در خصشان کرد * بالجمله خبر بلوا و قتل و غارت بهائیان در اطراف منتشر و بیچاره فراریان مظلوم در کوه مضطرب و گرسنه و تشنه و سرگردان تا دو روز بعد که اشرار بر مقرایشان راه بسته هشت نفر از ایشان را دستگیر کرده نزد شیخ بردند در حالتی که اینقدر در راه آنها رزده بودند که خون از سرو گوششان جاری بود یکی از آنها بمحض ورود اظهار عطش کرد شیخ بجای اجابت اشاره بشلیک نمود * خلاصه تمام آن هشت نفر هر یک بطرزی شهید شدند بملاوه ده نفر دیگر در آن روز هر یک بقسمی گرفتار و پائمال کینه اشرار گشتند * استاد علی صباغ را در محله چنار سوخته جنب جامع تیر باران کرده جسدش را در چاه افکندند آتش بسیار در چاه بر روی جسد وی ریخته آنرا سوزانیدند * و ملا عبد الحمید پیر مرد ۶۵ را که بعلمت چشم گرفتار و تازه نابینا شده بود بیرحمانه از خانه بیرون و در خاک و خون کشیده بقدری براو ظلم کردند که قلم از ذکرش حیا میکند و بالاخره تیر باران نموده کارش را تمام کردند * بملاعه شهادت بنورده نفر بالغ شد و اگر بخواهیم شرح حال هر یک را بنگاریم مانند قضیه یزد طولانی خواهد شد همین قدر میگوئیم که تا چند روز عیناً مثل بلوای یزد فتنه

استمرار داشت و تمام مصائبی که در یزد واقع شد از قتل و سلب و حرق و اسارت زنان و اطفال و غیرها در نیریز نیز حاصل گشت * و نامدنی زنان و اطفال یتیم بسبب آنکه مردهاشان شهید و خانه‌هاشان خراب و اموالشان تاراج شده بود بنوعی زندگانی کردند که عالم انسانیت از ذکر آن خجل و منقعل است * اکثر از آنها در مساجد و یادرکنارهای کوچه و یادر خرابه‌های خانه خودشان که ناعاصفاً شده بود زندگانی کردند * و اگر بعضی از آنها بمنازل مسلمین پناه میبردند آنها را پناه عیب‌ادند و یانهایت تفقدشان این بود که همین قدر آنها را بکشتن نداده بزخم زبان و طعن و لمن قناعت مینمودند * و دوروز و سه روز بر آن زنان مظلومه و اطفال معصومه میگذاشت بدون قوت و غذائی * اما آنها که توانستند از حدود نیریز خود را بیرون برند صدها نفوس بودند که هر کدام بچنگ اشرا میافتادند یقیناً جان بدر نمیبردند * و از جمله آنها هفتاد و دو نفر بجانب سر وستان رهسپار شدند و بقدری شرح حال آنها هم دلخراش است که کمتر از شهادت و اسارت سایرین نیست * من جمله بعضی از فراریها در اطراف اصطهبانات یکدیگر را بسته عمده شان بشصت نفر بالغ شده متفقاً بقلمه روانیز رفتند * و آن قلمه ملک حاجی میرزا آقا انان و در دست بهائیان بود اما بعد از توقف شبی از طرف (قیطاس خان) پیغام بقلمه رسید که من از طرف شیخ زکریای بیحیا مأمورم که بقلمه آمده بهائیان را بگیرم لهذا اگر کسی در قلمه است بیرون کنید تا من و شما دچار اشکالی نشویم * پس مشیدی حسن که سرکار افغان و قلمه در تحت ریاست او بود مرعوب شده حضرات را حرکت داد و چون توشه و زاد کاملی حاضر نبود آن مظلومهای آزاده بازاد و کالای مختصری حرکت کردند در حالتی که بادای همه از کثرت دویدن در کوه و صجرا مجروح بود * با وجود این چاره جز فرار نداشتند و مجبوراً با پای مجروح و دل مقروح سر بیابان

گذاشتند « اما از راه مستقیم نتوانستند عبور کنند چه که ایل
 و احشام عرب در راه بودند و ممکن بود دوباره بزحمت افتند بناء بر این
 بایک نفر دلیل راه از طرف خرمن کوه ره فرسا گشته قریب صبح دلیل راه
 راه را گم کرد و همه سرگردان ماندند * رسیدند بنقاطی که شاید
 ده زرع برف بر روی هم ریخته بود و آنها تا کمر در برف فرورفته بزحمت
 خود را بیرون میکشیدند و در آن حالت هلاکت و فلاکت بر حسب عقیده
 خویش بجهانب مولای خود توجه نموده گریه ساز کردند و با آوازی
 دلگداز مناجات میخواندند * قریب ظهری همه از رفتن ماندند و توشه
 نداشتند جز قدری آرد * پس آنرا بر روی دستمال و گوشه های جامه
 خود با آب برف خمیر کرده و باخارهای صحرا آتشی افروخته فطیری
 ترتیب دادند و هر کدام لقمه می با کمال قناعت برداشته تانیا روبراه
 گذاشتند * قریب غروب راه بسته خسته و دل شکسته بقلمه علی آباد
 رسیدند ولی جرئت نکردند داخل قلمه شوند و ناچار از کنار آن عبور
 کرده نیمه شب گذشته بود که بجنگل سروستان رسیدند * باز در
 جنگل راه را گم کرده نتوانستند داخل آبادی شوند لهذا در جنگل
 آتش افروخته بگردان حلقه زدند * بعضی بی هوش شدند و برخی
 بخواب رفتند و چون صبح طالع شد باز حرکت کرده بر راه افتادند
 و اکثرشان از گرسنه گی و خسته گی طاقت راه رفتن نداشتند و بخوردن
 علفهای جنگل مشغول شدند قریب ظهر بنیم فرسخی قصبه رسیده
 نتوانستند آن راه کوتاه را ببینند * پس همگی از حال رفته برخاک خفتند و تن
 بهلاک در دادند مگر دو نفر از آنها که جوانتر و تواناتر بودند دامن همت
 بر کمر زده رفقا را نهاده راه آبادی را گرفته خود را بهائیان سروستان
 رسانیدند * در این وقت دو مبلغ مزبور میرزا طراز الله و میرزا علی اکبر
 در سروستان بودند و دوستان آنجا شور و سروری داشتند تا وقتی که
 قاصد از قلمه افغان رسیده آنها را از شرح قضیه مطلع ساخت * سرور

آنها بجزن مبدل شده در تهیه آن برآمدند که اگر برادران ایشان وارد
 شوند آنها را پذیرند * پس بمحض ورود آن دو نفر فوری توشه و راحله
 حاضر کرده جمعی باستقبال آن ستم دیدگان شتافتند دیگر معلوم است
 آنها را بچه حال یافتند و بر طرفین چپه گذشت * و مخفی نماند که بهائیان
 سر وستان جمعیتشان کامل است و چندان عداوت بین آنها و مسلمانان آنجا
 نبوده و لهذا مسلمانان آنجا دیگر بر زخمهای آنها زخمی نزدند و فتنه نمی
 نکردند بلکه بسیاری از آنها دلسوزی و مهربانی کردند * و بر رأفت
 و اتحاد بهائی های سر وستان آفرین گفتند و ستم دیدگان نیز بر او واجب
 الرعایه شمردند * و بعد از آن شصت نفر دوازده نفر دیگر متدرجاً وارد
 شدند در حالتیکه آنها هم در راه صدمات بسیار کشیده بچنگ اعراب
 بدوی افتاده و مضروب و مجروح شده بودند * بالجملة دوستان سر وستان
 پذیرائی و معالجه مهاجرین پرداختند و بعد از چند روز نصر الدوله
 وارد شد و بر حال آنها رقت نموده و رأفت فرمود و هنگام حرکت
 اردو بجانب فسا، ایشانرا با اردو روانه کرد و سفارش فرمود که بعد
 از ورود بنیریز اگر مال خود را بچشم خویش در دست کسی ببینند تعرض
 نکنند تا فتنه بخواهد و خصوصاً بر نخیزد * آنها نیز بعد از وصول بنیریز
 چنین کردند و کم فتنه خفت دیگر شرح مجازات و زوال اقبال شیخ
 زکریاوسید عبد الحسین که بزودی واقع شد از موضوع ما خارج است *
 و خلاصه اش اینست که عمر این شیخ وسید شریر مانند امام جمعه یزد
 بسیار کوتاه شد و بعد از دو سال اثری از آنها نماند * اما بهائیان باندك
 زمانی باز صاحب خانه و لانه شدند و این بود قضیه سوم بنیریز که
 در جزء اول بذکر آن وعده دادیم * و پوشیده نماند که عکس شهداء
 یزد و بنیریز موجود نیست * و اگر بعضی از آنها عکسی گرفته باشند
 غیر معروف است و برای ما تحصیل آن امکان نیافت *

- بجز شهداء متفرقه در ضمن انقلاب و ثوره ایران -

از جمله شهداء آن ایام آقا سید یحیی سیرجانی است که از اشخاص محترم بود و در سیرجان کرمان منزلی شایان داشت و در بهائیت بودن خود چنان ثابت و بی ملاحظه بود که در وصیت نامه خود نوشت که فلان مبلغ از مال من راجع بحضرت عبدالبهاء عباس افندی است و من مدیون ایشانم و آن وصیت نامه را بهر وامضای علمای اسلام رسانیدند * اگر چه عبدالبهاء مطالبه و تصرف نفرمود اما او ارادت خود را انجام داد * چون ندای مشروطیت بلند شد نایب الحکومه آنجا که شخص مستبدینی علم پراوهایی بود حتی شایعات عامیانه را باور کرده بهائیان را دخیل در هر کاری پنداشت لهذا بعد از آنکه محمد علی شاه مجاس را بتوب بست آن حاکم ظالم برای خوش آمدن مستبدین قتل آقا سید یحیی را متصدی شده صبحی که آن مظلوم از حمام بیرون آمده بشرب شیر مشغول بود مأمورین حکومت آمده او را مهلت ندادند که فنجان شیر را تماماً بیاشامد و چون او را از خانه بیرون بردند شروع بزدن نموده در عرض را کارش را ساختند *

در همان ایام در دوغ آباد خراسان یکی از خواهر زادگان فاضل فروغی که سید شربی بود او را بهین عناوین یعنی بعداوت مذهبی و جرم بهائیت با اتهام مشروطه خواهی شهید کردند * و در جمیع حدود خراسان انقلاب شد و در قوچان معنائی بر حاج شیخ علی اکبر وارد شد و او مجبور بر ترك وطن و مهاجرت بسایر نقاط گشت * و شرح شئون علمیه و کیفیت شهادت آن شیخ جلیل القدر که پس از چند سال در خراسان واقع شد در جای دیگر اشاره خواهد شد *

اما در تبریز نیز در آن ایام شخص خبازی را بحکم میرزا حسن مجتهد آنجا شهید کردند * و میرزا حسن از علمائی بود که ضدیت نام با مشروطه داشت و چون نتوانست این شعله را خاموش کند حرارت

خود را بقتل آن بهائی مظلوم اطفاء نمود *

و در آوه قم جمعی از اشرار شیانه بخانه ملا باباخان که از مبلغین بهائی و درزی زلف و کلاه بود رفته او را تیرباران کردند و در خود قم در همان سال اول مشروطه میرزا القائی شاعر کاشانی را گرفته قصد قتال داشتند و آنقدر او را زدند که چند مرتبه غش کرد ولی بالاخره حکومت آنجا که میدانات این حرکات و حشیانه اساسی جز عصبیت مذهبی ندارد بتدابیر عاقلانه شیانه او را فرار داد * و نظایفه نادانها که از مؤمنین و مضطهدین آن شهرند در فشار شدید افتادند و بالاخره از قم هجرت کردند * و در قم قبل از آن واقعه نیز مکرر مردم بلوا کرده بر مرحوم مهدی عابد الرزاق تبریزی و حضرات نادانها و بعضی دیگر زحمات و خسارات بسیار وارد کردند * از آن جمله میرزا سیاوش که از بهائیان زر دشتی شراد بود چنان فشار دید که مجبوراً تجارت خود را از قم برچید و بطهران سفر کرد *

در سنگسر و شه میرزاد که مرکز جمع کثیری از بهائیان است و اکثرشان بهائی زاده و دست پرورده آقا سید محمد رضا بقیه السیف اند صدقات و خساراتی از طرف رشید السلطان بر بهائیان وارد شد و رشید السلطان از اشرار مستبده است که اعمالش بر عموم ایرانیان معلوم و لطمانی که بر احرار زد معروف است * و بالاخره در تحت اعمال خویش مستهلك گشت * الغرض اینگونه حوادث در دوره بحران ایران و اختلاف مشروطه و استبداد پیوسته در کار جریان بود و هر روز از نقطه ئی و شهری و قصبه و قریه ئی صدائی بلند بود و صوضائی مرتفع و این حوادث ادامه یافت تا سنه (۱۳۲۹) که سال پنجم از تأسیس مشروطه بود و آخرین بلوای عمومی که بر سر این کشمکشها واقع شد در قصبه جهرم من توابع شیراز بود که در سال (۱۳۲۹) کار بسنگر بندی و دسته کشی بین بهائی و مسلمان انجامید و امر بقتل چهار

تقر از بهائیان خاتمه یافت و اگر بهائیان آنجا مثل یزد و نیریز به صرف روحانیت و مظلومیت رفتار کرده در مقام دفاع بر نیامده بودند صد ها قتل و غارت واقع میشد ولی مقاومت آنها سبب شد که آتش فتنه زوادی خاموش گشت * بلی این مردم هنوز بمقامی نرسیده اند که چون حزبی را مظلوم و صاحب اخلاق ملایم یافتند قدر بشناسند و دست از تعدی بردارند بلکه در مقابل مظلومان جری شده از هیچگونه جنحه و جنایتی فرو گذار نمیکنند مگر آنکه مقاومت ببینند و حدث مشاهده کنند * مثل اینکه در زواره اردستان پنجاهزار تقر برای قتل و سب سی چهل تقر بهائی قیام کردند و چون بهائیان مقاومت نمودند و عربعلی خان تیری بجمعیّت افکنند همگی پاعقب کشیده دست از جان آن بیچارگان برداشتند * و اگر چه باز شهدائی هستند که ذکرشان لازم است ولی بر حسب تاخر تاریخی ذکر آنها را بموقع دیگر محول داشته این قسمت از این وصل را بهین جا خاتمه داده بذکر قسم ثانی میپردازیم *

قسم ثانی

در ذکر علماء و مبلغین و شعراء و مضطهدین دوره میثاق قبل از آنکه بیان کنیم شرح احوال مبشرین و رجال دوره میثاق یعنی معاصرین حضرت عبدالبهاء از ذکر دو مسئله ناگزیریم * یکی تاریخ وفات فاضل قائمی است و آن مطابق است باسال صعود حضرت بهاء الله یعنی در سنه (۱۳۰۹) فاضل در بخارا بود و در تهیه آن بود که بساط تبلیغ بگسترده و باعلمای بخارا طرف مناظره واقع شود که ناگهان این خبر جانگداز باو رسید و رشته امیدش قطع گردید و بر اثر صعود بهاء الله با پیام معدودهئی از این جهان در گذشت و در بخارا مدفون گشت * دوم آنکه میرزا ابو الفضل گلپایگانی را در جزء اول نگاشتیم که بحضور حضرت بهاء الله مشرف شده این کلمه

سهو قلمی انیت و مقصود تشریف او بحضور حضرت عبد البهاء بوده
 و اگر چه او در ایام حضرت بهاء الله مؤمن و قائم بر خدمت و مبلغ امر
 بوده ولی در حقیقت از رجال دوره عبد البهاء شمرده میشود چه که
 تکمیل مراتب یقین و عشق و انجذاب او بعد از زیارت عبد البهاء
 حاصل شده و آناری که از او باقی مانده از تألیفات و یادداشت‌های عدیده
 و سفرهای مهمه کلا در دوره میشاق بود و بالاخره خاتمهٔ حیات او
 در مصر در ۲۴ صفر سنه (۱۳۳۷) واقع شد در سنی متجاوز از
 هفتاد و ارتحال او در عالم بهائیت تأثیری شدید داشت *

— حاجی صدر همدانی —

نخستین عالم کاملی که تالی و ثانی ابو الفضائل بود و ایمان و خدماتش
 بدوره میشاق اختصاص دارد حاجی صدر همدانی است * حاجی صدر
 اصلاً از اهالی همدان و مقیم طهران بود از علمای درجهٔ اولی و سادات
 بسیار محترم بود و لقب او صدر الاسلام از القاب دولتی بود و مسدتی
 قضاوت عدلیه را دارا بود تا آنکه از امر بهائی آگاهی یافت و بشطر
 اقبال شتافت کم کم دست از دامن قضاوت و با از مسند ریاست کشیده
 تمام اوقات خود را صرف ترویج امر بهائی نمود و از خامهٔ عبد البهاء
 بلقب صدر الصدور ملقب گشت * اما بسبب ضعف مزاج و مرض
 کلیه‌ئی که داشت بر مسافرت قادر نبود و لهذا در طهران تأسیسی نمود
 که ثمرات هر مسافرتی را در برداشت * و آن تأسیس درس تبلیغ بود که
 عده‌ئی از جوانان را درس تبلیغ آموخت و جزوهای دروس او یک کتابی
 شده است اکبر و اهم از کتاب فرائد * زیرا دلایل از تمام کتب سماویه
 استخراج کرده و بعلاوه چون از طریقهٔ تصوف و بر کلمات عرفاء نیز
 کاملاً آگاه بوده قسمتی از استدلال خود را اختصاص داده است
 بکلمات عرفائی مانند صدر الدین قینوی و نور الدین جموی و شیخ رجب

برسی و معلم السبطین یحیی بن اعقب و محیی الدین عربی و امثالهم * بالجمله
 در اندک وقتی تلامذتی چند پیرو د و هریک بطرفی سفر کردند
 و موفق بر اثبات و نشر امر بهائی شدند * از جمله میرزا علی اکبر
 رفته جانی بود که سفری در ایران و سفری در آلمان موفق بر خدمات
 نمایان شده عاقبت بسبب استعمال کندر که از برای حفظ حافظه
 استعمال میکرد مریض شد و از بعضی نفوس نیز مکرر شده کناره
 گیری کرد و بالاخره بوطن خود رفته در سنه (۱۳۳۸) از اینجهان
 درگذشت * * و از آنها بود میرزا مهدی اخوان صفا که آیت غریبی
 بود در حدیث اخلاق و او هم ذکر شد که در اصفهان مرحوم گشت *
 و اکثر تلامذه حاجی صدر اسروزه مصدر خدماتند * بالجمله حاجی
 صدر چون خدمات خود را انجام داد در سنه (۱۳۲۵) بهمان مرض
 کایه در طهران مرحوم شد و در امام زاده معصوم مدفون گشت
 مضجع او و حاجی آخوند ابادی و ادیب و ابن ابهر و آقا محمد کریم
 عطار و دکاتور محمدخان و بسیاری از قدمای امر در آن امام
 زاده است بمناسبت اینکه آنجامدتی محل اختفاء صندوق
 مطهر نقطه اولی بوده است و آن محل دارای دو
 احترام اسلامی و بهائی است * و هر یک از این
 نفوس که ذکر شد زیارت نامه ریاضتجانی
 بنامشان از خاتمه عبدالبهاء صادر
 شده موجود و معمول است *



عکس حاجی صدر همدانی باعده‌ئی از تلامذه درس تبلیغ

عقائد بعضی از رجال دولت و علماء ملت

بسیاری از رجال و علماء را میشناسیم که کاملاً عقیده بر صحت و حقیقت امر بهائی داشته و دارند ولی آنها را بسه قسم منقسم کرده دو قسم آنرا از تاریخ ساقط نموده قسم سوم را مینگاریم * قسم اول آنها هستند که راضی بکشف عقیده نبوده اند تا از این عالم رفته اند و هر وقت در ایام حیات خود با مبلغین و رؤساء ملاقات نموده اند تاکید بر حفظ این مقام یعنی استتار عقیده نموده اند * قسم دوم آنها که در حیاتند ولی راضی بشهرت و اشتهار نیستند و عجاله از آنها هم ذکری نخر اهد شد تا خاتمه حیاتشان بکجا بکشد * قسم سوم آن نفوس منجذبیهئی که پروائی از انتساب باین امر ننموده خود نام خویش را شهره شهر و یا ثبت در کتب کرده اند * از جمله آنها مرحوم شاعرزاده مؤیدالدوله است که در ایام حضرت عبدالبهاء بعنوان سفر مکه از طهران حرکت کرده در عکا حضور عبدالبهاء تشریف جست و چنان منجذب گشت که فوری بتألیف کتابی در استدلال و اثبات امر پرداخت و چنین دانسته شده که در اصفهان در منزل میرزا اسدالله خان وزیر ساق الذکر اسباب تبلیغ او فراهم شده و در آن اوقات بسیار اشخاص مهم اظهار تصدیق میکردند ولی بعد از ضوضای اصفهان بعضی در پرده متوزی مستور شدند و برخی از امر روگردان شده با حزب سیامی پیوستند * مثل ملک المتسکلمین حاجی میرزا نصرالله بهشتی که نامدتی در اصفهان باثبات امر بهائی مشغول بود و چون بپطهران رفت بسبب بدست حضرات ازلی داد و بالاخره بر سر قضایای مشروطیت مقتول و یا شهید راه مشروطه شد * خلاصه شاهزاده مؤیدالدوله باعتراف تمام بزرگان و علماء ایران از شاهزادگان بسیار عالم بود و صاحب استقامت رأی بود و اخیراً در حکومت کاشان ظاهراً

حاکم و باطناً مشغول جمع آوری بعضی از اسناد بهائیه برای تنظیم کتاب خود بود و من جمله پاره‌ئی مطالب را از این بنده نگارنده خواست و از آن اطلاعات آنچه نزد من بود جهت ایشان در چهارده صفحه نگاشته تقدیم کردم و بعد از چند سال ایشان حاکم عربستان شدند و بالاخره در محرم در سنه (۱۳۳۹) از این جهان درگذشت * و شاید کتاب آن مرحوم با تمام رسیده باشد و بعد از این طبع و منتشر گردد * و دیگر مرحوم میرزا مهدیخان غفاری بود پسر مرحوم امین الدوله کاشانی که در عهد ناصر الدین شاه بمقام وزارت رسید و او را وزیر هایون میگفتند * بعد از آن در عهد مظفر الدین شاه جاه و رتبه اش بالا گرفت و از وزراء درجه اولی محسوب شده رتبه قائم مقامی که در ایران اول درجه اهمیت را حایز است دارا شده * و با مظفر الدین شاه بارو پارت و در جمیع این احوال با بهائیان عداوت داشت زیرا معلوماش در این موضوع مثل معلومات سایرین آلوده بافسکیات و اشتباهات بود * حتی آنکه یکوقتی مرحوم حاجی میر جاسبی را که از بهائیان معروف بود بجزم بهائیت چوب زد و آرزوی قتل او را میکرد و در حکومت زنجانش که بنده او را ملاقات کردم در همان سنه (۱۳۲۱) در طی بلوای عمومی احساسات او را با سربهائی بسیار بدیدم تا آنکه مشروطه واقع شد و او با مشروطه هم در ابتداء مخالف بود * پس در طی حکومت عراقش با بعضی از بهائیان ملاقات و محض و تحقیق کرد و شاید در ابتداء هم مقصدش چیزی دیگر بود ولی بالاخره اقبال او را بسر منزل اقبال رسانید * چون از حکومت عراق مستعفی شد بکاشان بر سر املاک شخصی خود مقیم شد و در آن اوقات نگارنده در کاشان بود و مکرر با وی ملاقات مینمود * چون کاملاً بر حقیقت این امر متیقن شد بی تابی کرد و خود را مشهور ساخت * حتی اینکه کراراً این بنده از او در خواست کرد که مزاعات نام و نشان خود فرماید

و عقیده‌ئی را که مخالف احساسات عامه است مکتوم دارید ولی از بنده پذیرفت تا آنکه لوحی از طرف حضرت عبدالبهاء برای وی آمد و تا کیدی بر حکمت شده بود لهذا در آن حدود قدری عقیده را مکتوم داشت * اما بعد از ورود بطهران عقیده خود را علنی ساخت و بتبلیغ وزراء پرداخت * بعضی مخالفت کردند و برخی ساکت شدند و قلبی قبول کردند پس از چندی عازم عکا شد و در جرائد نوشتند که وزیرهایون یعنی قائم مقام کاشانی بهائی و عازم عکا شده و برادرش مختار السلطنه از قمایش رفت که او را برگرداند ولی او اطاعت نکرد و مختار السلطنه مجبور شد با او در سفر همراهی کند و بالاخره هر دو در رمله اسکندریه حضور عبدالبهاء بار یافتند و مختار السلطنه چنان انجذاب یافت که از برادرش هم قدم فرارزد و بعد از مراجعت بایران اسباب حیرت خویش و بیگانه شدن مختار السلطنه چه دیده که مخالفتش بموافقت مبدل شده * الغرض این دو برادر خاموش ننشسته هر جا میرسیدند باهر لسانی که ممکنشان بود تبلیغ میکردند تا آنکه حضرت عبدالبهاء با اروپا و آمریکا سفر کردند و عنقریب بشرح مسافرت ایشان خواهیم رسید * پس قائم مقام اراده کرد که بار دیگر سفر کند و عبدالبهاء را در اروپا زیارت نماید اما مادرش اشرف الدوله و خاله اش حاجیه خانم بی میل و مانع بودند * ناگهان حادثه‌ئی رسید که بظاهر مضر و مخالف و در باطن موافق میل قائم مقام شد و آن سبکه ناقصه‌ئی بود که عارض وی شد * و بعد از آن نصف بدنش فلج مختصری پیدا کرد لهذا بعنوان معالجه با اروپا سفر کرد و چندی در حضور بود و در بعضی مریش‌خانه‌ها بمعالجه پرداخت ولی کاملاً علاج نشد و عبدالبهاء باو فرمود که برو بایران و در کاشان همه روزه در حمام آب سرد مالش بده شفا خواهی یافت و او چنین کرد و بنده او را در اول ورود و آخر حرکت هر دو ملاقات کرد خودش میفرمود که صبحت من ساعت بساعت

رو بخوبی است تا آنکه صحت یافت تنها سنگینی جزئی در حرکت پا
باقی بود که بایست بهوای عصا راه یباید و هر روز مقداری راه پایی
خرد میرفت و در کل احوال چه در طی مرض و چه در حال صحت
بکمال روحانیت بود و هر کس بملاقاتش میرفت جز صحبت این امر
چیزی نمی شنید مگر نوکرها و یا اشخاص خیلی متعصب که صحبت با آنها
را بی فایده میدید * خلاصه در طی محاربه عمومی او و برادرش مختار
السلطنه هردو مرحوم شدند * او در طهران بسرایت مرض تیفوس
مرحوم شد و مختار السلطنه در حدود خرم آباد از دست طاعیان
و یغماگران آنحدود تیر خورد و بفاصله چند روز جهان را وداع کرد *
و دیگر مرحوم موقر الدوله بود که از طرف مادر بنقطه اولی
منسوب بود و اگر چه بعضی او را افغان میخوانده اند ولی او افغان
نبوده زیرا افغان اطلاق میشود بر منتسبین نسبی که از عائله نقطه
اولی باشند و موقر الدوله نسبت سببی داشته * نام او میرزا علی محمدخان
و پدر او آقا محمد حسن تاجر بود و والده او صدیقه حاجی میرزا ابوالقاسم
افغان بوده که حنفیده حاجی سید محمد خالوی نقطه اولی میشود * خلاصه
موقر الدوله در دوائر دولتی خدمات نمایان کرد و بیش از حد انتظار
ترقی حاصل کرد تا در دوره مشروطه یعنی در این سنین اخیره بمقام
وزارت رسید ولی عمر وزارت او کوتاه بود و بعد از سه ماه که
وزارت خانه فواید عامه ایران را متصرف شده بود و اهالی از ادانی
و اعالی از او خورسند بودند ^{تا} گمان بساط حیات را فرو بیچید و بعد
از وفاتش در طهران از طرف دولت رسماً احتفال عظیم نمودند و این
ارتحال و احتفال در سنه (۱۳۳۹) واقع شد *

یکی دیگر مرحوم صنایع السلطنه بود که جزو وزراء شمرده نمیشد
ولی در دربار مقام مهمی یافت بسبب آنکه یکی از دخترهای او را
مظفرالدین شاه نکاح کرد و او در صنعت نقاشی و بعضی صنایع دیگر

ماهر بود و بانکه اکثر درباریان میدانستند که او بهائی است معیناً
 نزد همه محترم بود و پسرش میرزا ابراهیم خان عکاس باشی در ششون
 درباری بنامه پدر نرسید ولی در علم و عرفان و تجدد خواهی و خصوصاً



عکس صنایع السلطنه باعائله اش و شاید این اولین عکسی باشد که در
 ایران باعائله گرفته شده است و تقریباً سی سال از عمر این عکس میگذرد

در تمسک بامر بهائی از پدرش برتر رفت و حضرت عبدالبهاء او را
مصور رحمانی خطاب کردند ولی او در جوانی مرحوم شد و میانس
وفات او و پدرش چندان فاصلهئی نبود * بالجمله این پدر و پسر هم از
اشخاص مهم بودند که دارای هردو جنبه روحانی و جسمانی بودند *

وایضاً بسیار از رجال و سرداران نامی و رؤسای ادارات و اعیان
و اشراف هستند که در قسم سوم داخل اند * یعنی اکثر مردم بر بهائی
بودن ایشان آگاهند و خود نیز چندان پروائی ندارند که شرح خدمات
و ترجمه حالات ایشان در تاریخ درج شود ولی بدوجهی از ذکر و بیان
آن صرف نظر مینمائیم * وجهی اولی عدم بضاعت و ضیق مجال ما است
چه اگر بگذریم پردازیم حاجت بمجلدات عدیده افتد و نگارنده را
چنین فراغت و بضاعتی نیست * وجهی ثانیه اینکه تاریخ حیات هر
کسی را نتوان ثبت تاریخ کرد الا بعد از پیمودن تمام دوره آن
چه که آتیست آن مجهول است و بناء بر این اصل ثابت نگارنده غالباً
یادگیری از احیاء نکرده و باطرداً للباب بعضی را نام برده و باختصار
بر گذار نموده *

اما از سلسله علماء سوای آنها که در عهد حضرت بهاء الله بودند
علمای بسیاری در ایام حضرت عبدالبهاء تصدیق کرده اند و بعضی
در پرده مانده برخی دیگر پرده را دریده شهره شهر گشته اند * چنانکه
در ایام بهاء الله چنین بود * مثلاً در آن ایام بعضی علماء در یزد و کاشان
و بعضی نقاط دیگر اقبال کرده مشهور شدند مثل حاجی ملا باقر
اردکانی که از فقهاء مسلم و صاحب فتوی بود چنان معروف شد که
حتی دولتیان او را باسارت بکرمان فرستادند و پس از خلاصی بتقیه
پرداخت * و مثل مرحوم آقا میرزا محمد رضا کرمانشاهی که از مجتهدین
معروف یزد بود و چون ذکرش در السببه مشهور شد بازوا پرداخت

اما الاول ابنه واولادش انکار کرده از خطرات رستند و بر مسند ریاست نشستند * اما الثانی انجاش هم ادبار و انکاری ننموده حتی پسرش حاجی شیخ زین العابدین که شخص بسیار فاضلی است امروزه از شهر مشاهیر بهائیه محسوب است * و بعضی در کاشان و غیره بعد از ظهور بلوا و افتتان روگردان شده اشعار و مؤلفات خود را هم معدوم کردند و چون چنین است ما هم از ذکرشان میگذریم * و از جمله آنها مرحوم آقا شیخ حسین کرمانی بود که رساله‌ئی بعربی در اثبات این امر تالیف نمود و نگارنده آنرا دیده و حتی جمله‌های ممتازه آنرا استخراج کرده و او تا هنگام رحلتش ثابت بود * اما آنها که منجذب کلمات عبد البهاء شده و از ابنهائش میثاق شمرده میشوند فقط بذکر اسامی و شرح مختصری از حال بعضی از آنها قناعت مینماییم *

از جمله آنها از طبقه اهل تسنن مرحوم شیخ بدر الدین بود که ابو الفضائل او را در مصر تبلیغ کردند و او رساله‌ئی در ترجمه حال ابو الفضائل بعربی نوشته و اخیراً بمقام قضاوت رسمیه در بیروت نائل شد و مدتی در آنجا مشغول بود تا چند ماه قبل یعنی در اواخر سنه (۱۳۴۱) در بیروت مرحوم شد و دو برادرش در شام یکی مدرس مسجد امویه است و دیگری محامی است و هر سه عالم و فاضل و نابت بر این امرند بلکه در عداد مبلغین بوده و هستند * و هم چنین چند نفر از علمای مصر و حیف و عکا و چند نفر از علمای کرد موجودند که در کمال ثبوت بر این امرند ولی بهمان قاعده که سابقاً اشاره شد ترجمه حیاتشان را بمؤرخین آتیّه محول مینماییم *

و اما از طبقه شیعه بعد از ابو الفضائل و حاجی صدر مرحوم آخوند ملا محمد هاشم از اهل آسره قم بسیار فاضل و وقور و خوش قیافه بود و در ابتداء بیش از تمام علماء ضدیت با بهائیان داشت ولی در شاه آباد عراق مرحوم میرزا حسین طبیب او را تبلیغ کرد و او هم

بتبلیغ اهل قریه خود پرداخت تاجعی را مقبل ساخت * بعد از آن
 رسائی چند نگاشت که یکی از آنها در اثبات مرکزیت عبدالبهاء است
 و بسیار خوش قلم بود ولی تاکنون هنوز وسائل طبع و نشر آن رسائی
 فراهم نشده و در سنه (۱۳۲۶) در امره قم مرحوم شد *
 و دیگر از فضلاءئی که در دوره میثاق اقبال نمودند فاضل شیرازی
 است که اصلاً از اهل جهرم است و او بملاوه علوم شرعیه از طریق
 صوفیه نیز مظالم است * و دیگر آقا شیخ محسن نائینی است که شاید
 در جای دیگر بمناسبتی ذکر می شود * و دیگر بعضی از احفاد
 حاجی شیخ عبدالحسین طهرانی هستند که جدشان ضدیت نام با بهاء الله
 کرد و شرح آن در جزء اول نگاشت ولی اینها در دوره میثاق مقبل
 شده اوساخ عداوت جد خود را بآب محبت شست و شو می نمایند *
 دشمنان در حقشان گویند (بدلت النار بالآمد) و دوستان گویند
 (خرج الرجس من البصل) و ترجمه حال این نفوس هم بهمان قاعده محمول
 بآیندگان است * و اما از اهالی مازندران دو نفر فاضل در این دوره
 اقبال جهته اند که یکی از آنها هنوز کارهای تاریخی انجام نداده بلکه
 در کربلا دچار حوادث است لذا ذکرش بوقت دیگر مرهون است *
 و دیگری میرزا اسد الله فاضل معروف است که اینک در امریکا بتبلیغ
 مشغول و دایر مدار ابوالفضائل است * و لهذا ترجمه حال او را با مرآه
 اختصار در تحت يك عنوان مخصوص مینگاریم *

میرزا اسد الله فاضل مازندرانی

قبل از آنکه شرح تصدیق و خدمات فاضل را بنگاریم باید دانست
 که اردستان قصبه ایست تابع اصفهان و مثل حدود مازندران از ابتدای
 طلوع باب بهب مرحوم آخوند ملا علی اکبر که شرح بلیات او را در
 ادائل جزء اول نگاشتیم مأمّن جمع کشیری از این طایفه شد * بعد
 از آن وجود میرزا حیدر علی بقیه السیف ترویج امر را در آنجا مدد داد

و اخیراً اقبال و ایمان میرزا فتحعلی فتح اعظم و میرزا رفیعا که از اشراف
 و اعیان آنجا بودند خیلی سبب قوت این امر شد و کم کم يك محله تمام
 از آن قصبه را بمسکن بهائیان تخصیص دادند و اگر چه کراراً رؤسای و چار
 صدمات و زحمات شده و زجر دیده و از وطن اواره شده اند و بر افراد
 هم ضرب و شتمی وارد شده ولی فتوری در عقیده شان حاصل نگشته
 کما کان بر عقیده خود جازمندند. بعد از وفات فتح اعظم میرزا محمد
 فرزند اکبرش و بعد از آن میرزا شهاب پسر دیگرش و نیز بعد از رحلت
 میرزا رفیعا سه پسرش میرزا آقا محمد السادات و میرزا مهدی و میرزا
 عبدالحسین بجای پدرهای خودشان زمامدار امور احباب شدند و آنها
 هم هر يك بنوبه خود صدماتی کشیدند و خساراتی بردند. چون این
 مقدمه دانسته شد اکنون معروض میرود که میرزا عبدالحسین اردستانی
 مدتی مقیم طهران بود و هیچ گاه از خیال اهداء طریق بنفوس مستعده
 برکنار نبود تا آنکه با میرزا اسد الله فاضل مازندرانی دوست شد
 و او در آن وقت اگر چه در مدارس اسلامی مشغول تحصیل و یادداریس
 بود اما در حقیقت از همه ادیان برکنار شده متمایل بحریت مطلقه بود.
 و نه تنها فاضل بلکه بعد از هیوب اندک رائج آزادی و حصول
 مشروطه در ایران اکثر صاحبان اذواق و مردمان باهوش نغمه مادیت
 و طبیعیت را بلند کردند. هر کدام با بهائیان تلافی نمودند طریقه آنها را
 گرفتند و یا استحسان کردند و هر کدام باین مبادی و اساس بر خورد
 نکردند در طریقه بی قیدی از مذاهب ثابت ماندند. آنها که خوش
 اخلاق و عالم و سلیم بودند از بی قیدی ایشان ضرری متوجه کسی نشد.
 اما آنها که بی علم و بد اخلاق بودند از این نغمه بی دینی سرمست شده
 مضرات بسیار در هر مقام از ایشان متوجه خاق شد. و در آن اوقات
 بایمهای ازلی طغیانی کردند و در هر حزب داخل شدند و چون میدانستند
 که عنوان ازلیت قابل توجه نمیشود لهذا آنرا ترك کرده بدامن بی قیدی

و ترویج بی دینی تثبیت نمودند * و از دیری سنجیه آنها چنین شده که با هر قوم بظاهر موافقت کنند و در باطن تفاق و فساد و بیشتر برای اجرای مقاصد خود نزد علماء اظهار اسلامیت کنند و قتل و نهبهای ایشان را پیش نهاد نمایند * باری اگر بخواهیم این مقام را کاملاً بی پرده بیان کنیم قضیه طولانی گردد و بانکه يك يك از ازلیهای طهران را که عده شان شاید بهفتاد برسد میشناسیم و از تمام افکار و اعمال آنها مطلع و میتوانیم کارهای نهانه و مخفیانه ایشان را با اسناد ثابت مبرهن داریم ولی چون این مطلب مطمح نظر مان نبوده لذا از ذکر اسامی آنها هم میگذریم اگرچه تاریخ ناقص بماند زیرا کمال تاریخ در اینست که ذکر می هم از رؤسای ازلی بشود و اعمالشان بازاری شود ولی اولی ترک این ذکر است همان قاعده که خاتمه حیات نفوس مجهول است *

چون این مقدمات دانسته شد اکنون بموضوع فاضل مازندرانی رجوع مینمائیم * میرزا عبد الحسین اردستانی که خیلی انیس خوبی است و قابل معاشرت است و این بنده سالهاست با او دوستی دارم و نه مادام سفر رفته ایم با فاضل طرح دوستی افکنند و اگرچه فاضل بی اطلاع صرف هم نبود ولی در معاشرت با میرزا عبد الحسین اطلاعات او کامل شد و نامدتی حالت تردید و تأمل در او بود و در یکی از مجالس که با مرحوم حاجی شیخ علی اکبر قوچانی در منزل میرزا عبد الحسین بمناظره مشغول بودند خاطر دارم که شیخ بحالت یأس و حزن از آن مجلس رفت ولی بالاخره شجره یأس او ثمره امید بخشید و بعد از چندی فاضل اقبال کرد و قیام بر تبلیغ نمود و اول سفری که برای تبلیغ حرکت کرد سفر عراق عرب بود * در سال چهارم مشروطه یعنی سنه (۱۳۲۸) مأمور شد که بعراق عرب سفر نماید و اگر امکان یافت با آیه الله خراسانی سابق الذکر ملاقات کرده اساس این امر را باو تفهیم نماید * و علت این مأموریت آن بود که آیه الله فتوی بر مشروعت مشروطه داده و شخصاً

معتقد با آزادی مردم بود و خلاصه آنکه مشربش غیر از مشرب علماء دیگر بود * و بملازمه بعضی از ازلیها با او رابطه پیدا کرده بودند و بتخدیش فکر او مشغول بودند و نزدیک بود ذهن او را مشوب کرده بهائیان را مستبد قلمداد نمایند * خلاصه فاضل مازندرانی بمعیت میرزا عبد الحسین اردستانی که واسطه تبلیغ و آگاهی او بود بجانب عراق عرب رهسپار شدند * اما ازلیهای طهران از این قضیه آگاهی یافته فوری با طرفیان آیه الله برخلاف حقیقت راپورت داده چنین فهمانیدند که آنها بقصد قتل آیه الله بکربلا رفته اند * بناء بر این بمجرد ورود حضرات بکربلا جمعی از طلاب بسر منزل ایشان وارد شده بدون اطلاع حکومت و اخبار بخود آیه الله و من دون هیچ تحقیق و استنطاقی آنها را گرفته با اسباب و کتب و هر چه داشتند نزد آیه الله برده از هر طرف آخوند بازی و مغالطه شروع شد * شهد الله آیه الله نهایت متانت را در این باب بروز داده بعد از مطالعه کتب تصدیق کرده که آنها بقصد قتل نیامده اند بلکه برای ترویج امر بهائی آمده اند * ولی این مسئله هم در نظر طلاب کربلا کمتر از قصد قتل آیه الله نبود و در هر حال قتل آن دو نفر را واجب شمرده اصرار بر این مقصد داشتند * اما آیه الله بتدبیر این کار را تاخیر انداخت و آنها را بیفداد فرستاده چهل روز یا بیشتر در حبس بغداد ماندند و هر روز در تحت تهدید بودند تا آنکه هیئت دولت ایران ایشان را از بغداد طلبید و در کرمانشاه مفسدین نقشهائی کشیده بودند که هجوم عام کرده کار آنها را تمام کنند ولی شخص محترمی بسبب قرابت و دوستی با میرزا اسحق خان حقیقی فرستاد لدی الورد آنها را بمنزل خود برده فوری با سوارهای خویش حرکت داده در خارج کرمانشاه چند روز حفظ کرد و سالم آروانه نمود و دولتیان هم چون دانسته بودند که شایعات بی اصل است لهذا عرضی نکردند * بدون شبهه اگر این قضیه در ادوار استبداد واقع شده بود

آنها جان بدر نمیبردند * بعد از این مقدمه ایشان بحضور عبدالبهاء بار یافتند و فاضل منجذب شد و جداً کمر را بر خدمت بست و سفری با میرزا عبدالحسین مذکور به هندوستان رفتند * و بعد از سفر هندوستان در اثراء حرب عمومی فاضل برای تبلیغ با آمریکا مأمور و در این مأموریت هم اطلاعات کامله نزد بنده نگارنده موجود است که ذکرش در اینجا خالی از مناسبت است بالجمله او یکی از فضلا و علماء این دور است که تصدیق و خدمات او بکور میثاق اختصاص دارد *

(اما شعراء و اولیاء)

در ابتدای امر شعرائی چند بودند که فقط در اسر بهائی اشعار انشاد نموده اند مشهور ترین آنها ملا محمد نبیل زرندی است ولی آنها فقط از روی جذبات عاشقانه سخن پردازی کرده اشعارشان چندان دارای صناعات شعریه نبوده اما بعد از چندی شعرای فاضل خوش قریحه جلوه کرده اند که از جمله آنها است (عند لیب) و او از اهل لاهیجان بود * تصدیق عند لیب و ناظم الاطباء لاهیجانی تقریباً در سنین او اسقط از دوره ظهور بهاء الله بوده ناظم الاطباء از سادات شریف و خانواده علم بود و بعد از اقبال صدماتی تحمل کرد و بالاخره مجبور بر مهاجرت گشت و در طهران يك دوره عمر طی کرد با کمال روحانیت و بسیار شخص خوش قیافهئی بود و پسرها و احفاد یکه از او باقی مانده کلاً ثابت بر این امرند * بالجمله ناظم الاطباء مادام الحیات بنشر و خدمت امر مشغول بود و در سنه (۱۳۳۸) در طهران بمرض سکتیه مرحوم شد * و اما عند لیب عند لیب آسا نغمه زد تا آنکه از طرف حضرت بهاء الله بلقب عند لیب ملقب و بخطابات و الواح بسیار مخاطب شد * شریعتمداران لاهیجان با او مخالفت کردند و امر بمهاجرت او انجامید و مدتی در اطراف تبلیغ و انشاد قصائد مشغول و اخیراً مقیم

شیراز شده در سالهای آخرین در شیراز جهان راوداع کرد * اشعار او دارای صناعت شعری و در کمال ملاحظت و مطابق علم عروض است و در امر شخص عندلیب مقامی شایان داشت *

آقا میرزا نعیم

اما شاعری که از هر حیث مزیت بر تمام شعرآه بهائی بلکه شعرای متأخرین دارد و جلوه او فقط در یوم میثاقی واقع شده آقا میرزا نعیم است * و او از اهالی سده اصفهان بوده از ابتداء شباهتی باعلی آنجا نداشت بلکه در کل شئون ممتاز بود * چون ندای بهائیت بلند شد او اقبال کرده در اندک وقتی چند نفر را تبلیغ کرد * پس ولوله در افتاد و اهالی هجوم کرده او را با چند نفر دیگر مجروح و مضروب نموده حکومت را هم با قصد خود که اتلاف آنها بود متحد کردند * آنها بهر قسم بود شبانه فرار کرده نیم جانی بطهران رسانیدند و میرزا نعیم در طهران پایه عرفان و ترقیات جسمیه و روحیه اش بالا گرفت * اما اشعار عمده او در رساله ترکیب پیدا است که بعد از صعود بهاء الله انشاد نموده یکی بر طبق آیات و اخبار در اثبات این امر و دیگری مطابق ادله عقلیه و هر دو در مضامین بدع و عصری است و از قشریت و یا تقلید بسابقین مبرا است و در کمال ملاحظت است و آن دو رساله هر دو مطبوع و منتشر است * اشعار دیگر هم دارد در قصائد و غزلیات که کلا ممتاز است و ممکن است بهین زودی بطبع برسد * بالجمله مدتی در طهران با حضرات امریکائیه و اخیراً با سفارت انگلیس دوستی پیدا کرد و معلم شد و او دارای اخلاق بسیار خوبی بود که همه او را دوست میداشتند * اخیراً در سنین اولیه مشروطیت در طهران مرحوم شد و یک پسر و دختر عالم خوش اخلاقی از او باقی است که پسرش منشی اول سفارت انگلیس است و دخترش عالمه و فاضله و در حواله دبیر مؤید است که از فضایل سابقه الذکر است *



(عکس آقا میرزا نعیم شاعر معروف بهائی)

اما شعرای دیگر مانند میرزا محرم و میرزا شکوهی و میرزا لقمانی و ناطق اصفهانی (۱) و میرزا محمود زرقانی (۲) و فاضل یزدی و شارق بروجنی و میرزای بیفش و جمعی دیگر از این قبیل که بعضی از آنها عالم و فاضل و مبلغند و ملاحظاً لاسکلام شعری هم گفته و میگویند بعضی دیگر فقط شعر نشان حصر در شعراست اسامی همه در تذکره حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی موجود است : زیرا او تذکره‌ای نوشته است فقط

(۱) ناطق از فضالاست و رساله مناظرات دینیہ از تالیفات او است

(۲) میرزا محمود از مبلغین مشهور و هم سفر حضرت عید البهاء

بامریکاست و بند کر او خواهیم رسید

در ضبط اسامی شعرای بهائی * و هم چنین صدها جوانان نورسیده اند که تحصیل ادله بهائیه کرده عالم و ناطقند و از عهده تبلیغ بر میآیند بعضی از آنها قریحه شعر دارند و بعضی ندارند برخی رسماً مشغول تبلیغ شده در اطراف سفر مینمایند و بعضی دیگر بکارهای ملکی مشغول و خدمات خود را طرداً للباب انجام میدهند و ذکر تمامی در این وجیزه معسور بل غیر میسور است و نیز بعثت آنچه قبلاً گفتیم معذوریم *

وصل پنجم

در کیفیت آزادی عبدالبهاء در ملی نوره عثمانی
و وقایع بعد از آزادی و مسافرتهای آن حضرت

باید دانست که از سال نهم ظهور نقطه اولی که حضرت عبدالبهاء نه ساله بوده و باید بزرگوارش بیفکاد و ورود فرموده تا سال شصت و نهم از ظهور که مطابق است با سنه (۱۳۲۸) هجری تمام آن مدت متبادی را که شصت سال تمام است در ننی و تبعید و حبس و تضییق بسر برده چهل سال از آن شریک بلیات و حبس و زندان بهاءالله بوده و بیست سال از آنرا بتنهائی تحمل صدمات و بلیات فرموده آن نه سال ایام صیارت هم بطوری که در وصل اول ذکر شد خالی از زحمت و شدتی نبوده چنانکه ایام کهولت هم مانند اوان صباوت خالی از رنج و بلائی نمانده و همه این مراتب را دانسته و خواهیم دانست *

گذشته از آنچه در ایام سلطان عبدالعزیز در طی بلیات بهاءالله عبدالبهاء نیز شرکت فرموده و گذشته از شدائدی که از طرف سلطان عبدالحمید از قلعه بند و تفتیش و ممانعت درآمد و شد مسافرتین بر بهاءالله وارد شده و عبدالبهاء و سایر اغصان و اصحاب نیز بالتبع مرزوق گشته اند شدائد بسیاری بعد از صعود بر شخص عبدالبهاء وارد

گفته که بهائیان اکثر آنرا بناقضین یعنی برادران آنحضرت و اتباعشان نسبت میدهند * اما چون رویه تاریخ نگاری بی طرفی و بیغرضی است لهذا ما در رد و اثبات این قضیه سخن نمیگوئیم * و اگرچه از نوع مخالفتی که در میان بوده نمیتوان گفت در این قضایای اخیر از ورود مفتشین و غیره که در صدد ذکر آنیم غصن اکبر و اتباع او بی دخالت بوده اند ولی در هر صورت از شرح و کیفیت سعایت آنها بطوری که عموم بهائیان عقیده دارند صرف نظر نموده ظاهر حوادث را مینگاریم * چند مرتبه بعد از صعود بهاء الله از طرف سلطان عبد الحمید بر عبد البهاء تضییق وارد شد که هر يك بنفسه دلیل است بر آنکه راپورتهایی باور سیده و مفتریانی نشر شده و سعایتی در حق عبد البهاء شده * و باز رویه صبر و حلم و استقامت و مدافعات قلبیه عبد البهاء شدائد را تخفیف داده تا آنکه در این اواخر شدت فوق شدت حاصل گشت *

در سنه (۱۳۲۳) باهر سببی که تصور شود نوهائی عارض سلطان عبد الحمید شده خواست از افکار و اعمال عبد البهاء آگاهی یابد چه که فوق العاده هراس و اندیشه پیدا کرده بود که این نفوذ عبد البهاء در شرق و غرب و آمد و شد مسافری ایرانی و امریکائی و آلمانی مبدا مبنی بر يك مواضعه استبداد شکنانه می باشد که مضرتش بسلطنت او عاید شود * پس در آن سال يك کمسیون مفتشه تشکیل و بجانب عکا کسب داد تا از مسیل فتن آگاهی یافته سدسبیل نمایند و افکار این حزب را سفیل گذارند * چون مفتشین وارد عکا شدند بدخواهان شاد و حاضر فساد گشتند * بالجمله مخاطرات متوجه این حزب شد از رئیس تاسرؤس و کار بانجا انجامید که عبد البهاء اتباع و اصحاب را بقدر مقدور از اطراف خود دور کرده بعضی را بمصر و برخی را بترکستان فرستاده خود در مقابل اعداء استقامت فرمود *

الواح و آثاری که آن اوقات صادر میشد غالباً اخلاقی و متضمن آنکه
 ۱۱ اگر جفا بینید وفا کنید و اگر طمن و ملام شنوید تحیت و سلام
 کنید) بعضی از آنها شامل این نکات بود (امر روحانی را مناسبتی
 با امور سیاسی نه و یاران باید در هر مملکتی ساکنند مطیع قوانین
 آن مملکت باشند و بتدریج شیفته دخالت در امور سیاست نمایند)
 و کثیر من امثالها * و اکثر این الواح بنظر سلطان عبد الحمید و اولیای
 امور میرسید و حیران مانده بودند که این کلمات را باور کنند و یا
 شایعات از دیگران راه بالجمله آن قضیه بهمین جاها ختم شد ولی رشته
 آن امتداد داشت تا در سنه (۱۳۲۵) که از هر جهت خطر متوجه
 عبد البهاء گشت * زیرا در اواخر سال ۳۴ هیئت دیگر از مفتشین
 خاصه سلطانی بریاست عارف نامی مأمور عکا شدند و بمجرد ورود
 پلیس سری اطراف منزل عبد البهاء گماشتند و از مدعیان و اعداء
 ایشان شهادت طلبیده دفترها ترتیب دادند و جمع کثیری از خویش
 و یگانگان اشکار و نهان بر ضروی همدست و همدستان شدند * اما
 عبد البهاء با آنکه دارای چنان اخلاقی بود که نزد هر فرومایه فروتنی
 میفرمود و هر واردی را پذیرائی مینمود بقسمی که اتفاقاً غیا فتاد که
 کسی وارد عکا شود و از خوان عطایش لقمه ئی نخورد یا از دست
 سخایش بهره ئی نبرد معهدا در نزد آن مفتشین ابداً فروتنی نفرمود
 بلکه از آنها دیدن نمود و پذیرائی نکرد و هر قدر همین قضیه مزید
 بر غضب آنان شد ولی از طرفی شاهد عظمت وی بود * و بالاخره کار
 بجائی کشید که آنها باد فزاری مملواز فتاوی قتل و اعدام عبد البهاء
 از عکا باستانه رجوع کردند و دشمنان را وعده دادند که با فرمان قتل
 عباس افندی مراجعت بعکا خواهند کرد * و عارف رئیس تفتیش را
 چنان گمان بود که رقم حکومت بیروت و قتل عباس افندی را از باب
 عالی صادر خواهد کرد * بعد از حرکت آنها دوستان در اضطراب

افتادند بطوری که حاج سید تقی منشادی که از مخلصین بود و ساها
بود از طرف عبد البهاء در پور تسعید واسطهٔ مراسلات بود در
آن اوقات از همهٔ مکاتیبش روائح حزن استنشاق میشد و طولی
نکشید که خودش از این سرا در گذشت اما عبد البهاء ابدآ اهمیت
باین امور نداده کما کان بکار خود مشغول بودند * و در همان سینه
چنانکه گفتیم شورش ایران شروع و تغییر سیاست و رژیم حاصل
شد و بهائیان دچار مشکلات شدند بسبب شایعاتی که در آنه و افواه
بود و آن شایعات هم بر سوء ظن سلطان عبد الحمید مدد داده خطر را
بجانب عبد البهاء متوجه میکرد * با وجود این بقدر خردلی نزل
برای آن حضرت پیش نیامده دی در حل و عقد امور فتور نفرموده
دمبدم تکالیف احباب را ایضاح میفرمود * و چون مخاطرات
زدیک و حتمی الوقوع شد بعضی از اصحاب و منتسبین اصرار کردند
که حضرتش چندی از عکا هجرت فرماید و اسباب آن هم فراهم بود زیرا
کشتی ایتالیا که شغلش حمل غله است حاضر بود و بعضی از عمال
آن یا بنفسهم اراد تمند بودند یا از جای دیگر اشاره بانها شده بود که
حضرتش را شبانه و نهانه بار و پارند و سه شبانه روز بین عکا و حیفا
بر روی دریا متوقف و منتظر جواب ماند و بالاخره عبد البهاء قبول
نفرموده جواب دادند که ما از اول امر تا کنون فرار نکرده ایم و در
هر مقام ثبات قدم آشکار کرده حال هم فرار را عار میدانیم و متوکلا
علی الله استقامت خواهیم کرد (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه . یدالله
فوق ایدیهم . وان جنسدنا لهم الغالبون) بالجمله دوست و دشمن
منتظر که عنقریب عارف والی بیروت شده بالوای عسکری میآیند
و عبد البهاء را مصلوب یا غرق دریا و یا ارسال به یزان مینمایند * ناگهان
نقاش قضا نقشهٔ دیگر بکارگاه کشیده امور را در گون کرد یعنی
در همان احوالی که ممکن است سلطان عبد الحمید فرمان خرد عبد البهاء

را یاصا در کرده و یا مصمم صدور آن بود که احرار و هیئت ران ترک
 بنهضت آمدند و اولین قدمی که برداشته شد آن بی بود که در جوار
 جامع بسر راه سلطان مدفون بود و ظهر جمعه منفجر شد و جمعی را
 مجروح و هلاک کرده سلطان بی آسیب عقب کشید و وحشت عظیم او را
 احاطه کرد * از آن بی بعد امور بطوری منقلب شد که عبد الحمید خان
 را بحال آن نشد که بکار عباس افندی رسیدگی کند بلکه تمام افکارش
 متوجه آن بود که مرتکبین بمب را بیابد و چه طور خود را و سلطنت
 خویش را محافظت نماید و خلاصه اینکه آن قضیه رشته اش بشورش
 و انقلاب کشید و بخلع عبد الحمید و آزادی عبد البها منتهی گشت
 فنعم ما قال فردوسی (سرشب سر تخت و تاراج دانت * سحر گه
 نه تن سر نه سر تاج داشت)



(عکس سلطان عبد الحمید خان پادشاه آل عثمان)

﴿ حرکت عبد البهاء از اِغکا پور تسعید ﴾

چنانکه معلوم است بعد از ثوره و انقلاب عثمانی تمام منفی-بین و محبوسین دوره استبداد آزاد شدند و بسیاری از کارکنان استبداد هلاک گشتند * از آنجمله عارف مذکور که رئیس کمیون نفتیش بود از دست احرار هدف گلوله شد و لوای عسکری دوره حیاتش سپری شد و میر پنج ایرانی که با آنها احمد دست شده بود متواری گشته در مصر از بهائیان اعانه طلبید و آنها هم با آنکه او را میشناختند با صر مرلای خود وی را اجابت کردند بالجمله تمام بدخواهان مستهک شدند و حضرت عبد البهاء آزادی یافته بعد از شصت سال حبس و نفی و تبعید در شهر رمضان سنه (۱۳۳۸) هجری آزادانه از دروازه اِغکا قدم بیرون نهاد و بجانب پور تسعید مسافرت فرمود و در این مدت شصت سال این اولین سرور عمومی بود که از برای بهائیان عالم حاصل شد * و نخستین جلوهائی بود که عبد البهاء در نظر خالص و عام نموده اسرار مکنونه در وجودش که در مدت شصت سال در پس پرده استبداد اهل بیداد مستور مانده بود رو بتجلی گذاشت * چون نزدیک اسکاه رسیدند سفائن آنحدود حامل استقبالیان شد و حضرتش را با جلال و اجلال تمام وارد کردند * مدت یکماه در آنجا در بر روی یار و اغیار بازو آمد شد هر آشنا و بیگانه آغاز شد و از آنساعت بیعد مضامین و الحان جرائد و مجلات تغییر یافت * زیرا قبل از آن یاد جرائدذکری از این امر نمیشد و با الحان تنقید بلکه شدیدتر کلامی مندرج میگشت * اما از آن بیعد تغییر لحن جرائد شروع شد و کم کم بجسائی رسید که ستون و متون جرائد شرقاً و غرباً بدگر محامد و نعوت ایشان اشغال شد * و در ماه شوال آنسنه بر مصله اسکندر به نهضت نمودند و اول جریده نگاری که در آنجا حضرتش را زیارت کرد شیخ علی یوسف مدیر جریده (المؤید) بود که قبلاً بد مینوشت حتی این طایفه را ملاحظه

نوشته بود * اما بعد از زیارت عبدالبهاء فی القورچبران کرد و مقاله‌اش
 در تحت عنوان (المیرزا عباس افندی) نگاشت قوله وصل الی نغر
 الاسکندریه حضره العالم المجتهد میرزا عباس افندی کبیر البهائیه فی
 عکابلی فی العالم اجمع (الخ) و در محرم (۱۳۲۹) ورود با اسکندریه فرموده
 در مجلس روضه خوانی تجار ایرانی مدعو شدند و حضور یافته انامی
 بروضه خوان عطا کرده از مظلومیت سید الشهداء بیاناتی فرمودند *
 و در آن وقت خدیو مصر در اسکندریه صیغیه فرموده بود طالب
 ملاقات شد و چند مرتبه بتوسط عثمان پاشا مرتضی تلاقی حاصل شد *
 و آنچه نگارنده از عثمان پاشا شنید این بود که خدیو بقدری احترام
 آنحضرت را منظور داشت که از احدی منظور نفرموده بود بلکه
 اگر سلطان مقتدری بر خدیو وارد میشد امکان نداشت که پیش از این
 او را محترم دارد پس در روز سه شنبه دوم جمادی الاولی (۱۳۲۹)
 عصر قاهره تشریف فرما شده در زیتون ورود فرموده بعضی از علماء
 و اشراف مصر زیارت حضرتش رفتند و کلام سرور از حضور بیرون آمده
 زبان بتمجید گشودند من جمله شیخ محمد بختیت مفتی دیار مصر زیارت آن
 حضرت در او تل مزبور نائل شده آن حضرت باعاده زیارت در منزل
 مفتی تشریف برده در همان روز که جمعه بود نماز جمعه را در مقام سیده زینب
 اداء فرموده و بعد از آن بیاز دید شیخ محمد راشید که از کبار علماء است
 و امام خدیوی است تشریف بردند و در آن ایام اکثر جرائد مصریه
 از قبیل المقطم و الاهرام و وادی النیل و الاهالی و علم بتمجید از آن
 حضرت ناطق بود * پس ندای آزادی و خبر مسافرت حضرتش در
 اقطار عالم منتشر شد و در آن او ان کنگرس نرآدی در لندن تشکیل
 میشد و از طرف اعضای آن دعوت نامه بحضور حضرتش رسیده چون
 موقع مسافرت و اجابت فوری مقتضی نبود لهذا با رسال خطابہ ٹی
 بر گذار شد * اما دوستان اروپ و آمریکا در صدد بودند که آن